

حضرت را بطرف خود دعوت نمایند و چون دعوت نامه‌های عدیده از اروپا رسید حضرتش اجابت فرموده در شهر رمضان (۱۳۲۹) باشش نفر از خدام و صحابه ایرانی عزیمت اروپا فرموده از پاریس عبور و بلندن ورود فرمودند * حین ورود شان یکی از لیدیها یعنی خانهای محترم که نامش (ایدی بلا مفیلد) است وسالها میگذشت که منتظر چنین روزی بود و قبلا در عکاشرف جسته بود در مقام پذیرائی برآمده با چند نفر دیگر از محترمین و محترمات استقبال کردند * شوری عجیب و سروری غریب برای بهائیان آنجا خصوصا مس کروپر و مس روز نبرك و بعضی دیگر حاصل شد * و از قرار مسموع این چند نفر که ذکر شد از نفوس اولیه اند که با سر توجه و اقبال جسته و محبت این امر درد لشان مکنون بود * (۱) خلاصه ورود عبد البهاء در لندن بالباس و آداب ایرانی خیلی جالب دقت شد * و در جرائد ذکر حضرتش و تاریخ اسرو مصائب اهل بهاء درج شد و آنحضرت بتوسط مترجم در مجامع مهمه نطق فرموده اساس امر را که بر محبت و الفت و ترک عصبیت است بیان میفرمود * تا آنکه در شب ۱۶ رمضان رئیس کلیسای (سنی عمیل) از آن حضرت دعوت نمود و جمعیت بسیار بقدری که همه کلیسا را فرا گرفته بود حضور داشتند * خلاصه خطابه آن حضرت در وحدت انبیا بسیار طرف توجه واقع شد و همه جمعیت منجذب و متوجه و احترامات فائقه منظور داشتند * و هرگاه کسی بخواهد نظریه بعضی از اهالی لندن را در موضوع عبد البهاء و تأثیرات وی در آنجا بیابد جریده دیلی نیوز نمرة (۱۰۷۴۲) مورخه ۱۳۱ گت سنه

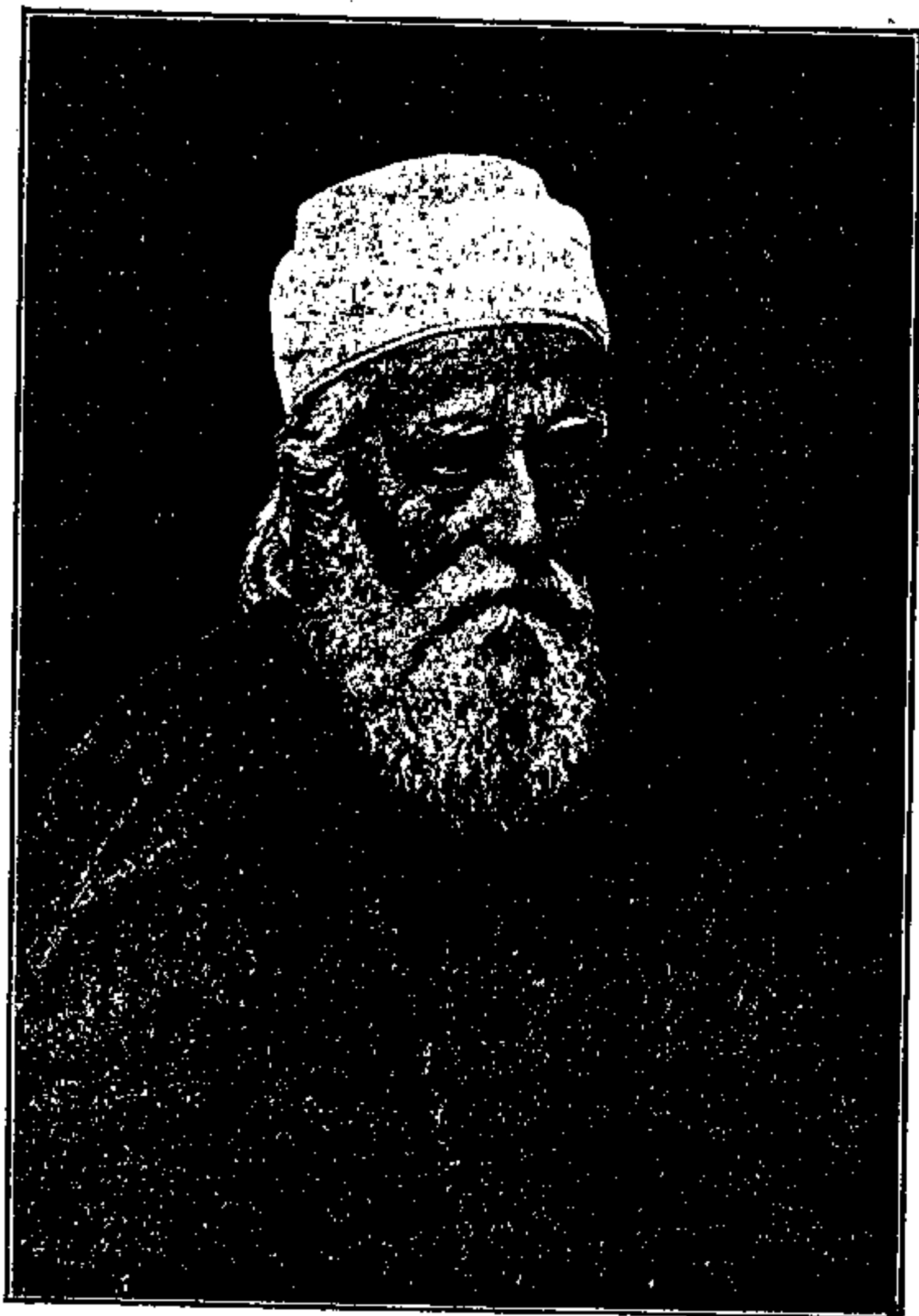
(۱) آنچه را نگارنده در طی سفر اروپای خود در سنه (۱۳۴۱)

از بهائیان آنجا شنید مس روز نبرك و مس کروپر در ایمان با سر بهائی از همه احبای لندن اقدام و اسبقند

(۱۹۱۲) را بخواند که در صفحه هفتم ستون پنجم مینویسد عنوانی که ترجمه اش اینست (دیانت جدید) عنوان دوم (نهضت بهائیه اهالی لندن را دوباره بکلیسا جلب مینماید) در ذیل این دو عنوان شرحی از ورود عبدالبهاء بلندن و اساس امر بهائی و تاریخ آن درج کرده که قابل توجه است. بعد از آن در شهر ذی قعدة ۱۳۲۹ عزیمت پاریس فرمودند و مسیو و مادام در یفوس که قبلا ذکر شان گذشت قیام بر خدمت و پذیرائی کردند * و مجامعی برای نطق و خطابه عبدالبهاء فراهم شد و از حسن تصادف ایران در آن هنگام در انقلاب سیاسی بود و بسیاری از بزرگان ایران مسافر اروپا شده بعضی از شاهزادگان و وزراء و رؤسای بختیاری و غیرهم در پاریس و لندن حضرتش را ملاقات کرده شبهاست بسیاری که شنیده بودند از نظرشان محوشد و اگر عقیدهئی به عبدالبهاء نیافتند بر علم و اخلاق و بزرگواریش اعتراف کردند و حتی ظل السلطان بتوسط میرزا محمد باقرخان شیرازی اظهار میل و ملاقات فرمود و عبدالبهاء چندی رتبه باوی تلافی فرموده او از قتل سلطان و محبوب الشهداء معذرت خواست * یکی از بزرگان حکایت میکرد که روزی عبدالبهاء فرمودند که اگر باصفهان رسیدی بشیخ نجفی بگو که تو خود را مروج اسلام میدانی و در همه عمر قدم بیرون نزدی و یکنفر را بر حقیقت حضرت رسول معترف باک که دعوت هم نکردی اما ما که در نظر تو مسرود و مطرودیم در محاکم مسیحیه مردم را بحقیقت رسول اکرم دعوت و خاضع میکنیم *

یکی از محصلین ایرانی در پاریس چند جلسه مشرف و بی نهایت منجذب شد * یکی از هم کلاسه های ایرانی او در طی مکتوبی وی را ملامت میکند که چرا چنین افتاده و دلداده عبدالبهاء شده ای او در جواب چنین مینویسد (ثالث آنکه از لطف و محبت هر حیوانی رام و شیفته دام میشود. و ای بر انسانی که کمتر از حیوان باشد * رابع

آنکه آن کسی را که هزاران ستوده اند چگونه نستایم * خامس آنکه
 اگر این هیکل مکرم و دارای شأن و عظمتی نبوده بچه قوه این همه ذی
 روح را غالب بی روح و در برابر خود خاضع ساخته و این همه خلق را
 بنده احکام و برده فرمان نموده * سادس آنکه از پانزده میلیون ایرانی
 چنین بلند همتی بیرون آمده که در چنین زمانی در هر شهر و اقلیمی
 پانهاده آن اقلیم سر بر آسمان سوخته و در هر بلدی رسیده ساکنانش
 دست او را بوسیده و از دیدارش با آرزوی خود رسیده اند . حال گیرم
 که بقول شما صاحب این مسند و مقام نه اما به مقامات دیگر او چه
 اعتراضی است با آنکه نخر ایران و مایه افتخار مشرقیان است (انتهی)
 و پوشیده نماند که عکاسهای پاریس خیلی کوشیدند تا این عکس را در آن
 ایام از حضرتش گرفتند



عکس حضرت عبدالبهاء است که در پاریس گرفته شده

باری شرح مجالس و مجامع پاریس و لندن مفصل است و ما بیش از
منتخبات تاریخی نتوانیم نگاشت لهذا طالبین بسفرنامه آنحضرت که
بقلم میرزا محمود زرقانی نگاشته گشته رجوع نمایند *

اول ماه دسامبر (۱۹۱۱) از پاریس بعزم مراجعت بمصر
حرکت فرمودند و هنگام حرکت جمع کثیری از اجناس مختلفه
مشایعت و اظهار تأسف کردند * چون بمصر ورود فرمودند و
دعوتنامه های امریکائیان واصل شد و مدتی بود دوستان امریک
میکردند و منتظر مقدم شریفش بودند * خلاصه چون دعوتنامه ها
تکمیل شد و اشتیاق امریکائیان بنهایت رسید حضرتش در اوائل ربیع
الاول (۱۳۳۰) باشش نفر خادم یا صحابه و یک نفر مترجم بجانب
امریک حرکت فرمود * از جمله آنشش نفر یکی آقا سید اسد الله قی
بوکه قبلاً ذکرش گذشت و دیگر آقا میرزا محمود زرقانی که مدتی تلمیذ
حاجی میرزا حیدر علی بوده با وی مسافرت تبلیغی مینمود و بعد
مستقلاً مشغول خدمت شده صاحب قلم و قریحه * ملیحی است * و اینک
مقیم هندوستان است خلاصه خیر حرکت عبد البهاء بهائیان را بجوش
و خروش آورد و در تهیه پذیرائی برآمدند * اما حضرت عبد البهاء
در کشتی هم طریقه دعوت و خطابت را از دست نداده خیلی انظار را
در بحر اتلانتیک و محیط باسفیک متوجه بجلال و جمال خود فرمود
و بانکه در همان چند روزه کشتی تیتانیک که مهمترین سفائن محیط
اعظم بود بسبب مصادمه با قطعه یخی شکست و غرق شد کشتی عبد البهاء
بکمال راحت بساحل نیویورک رسید * در اخبار آن ایام این عبارت
درج است (چون عبد البهاء بساحل امریک نزدیک شد گویا فضای
دریای اتلانتیک مملو از نوای تبریک شد) روز ۱۳ ربیع الاول (۱۳۳۰)
مطابق ۱۱ آپریل (۱۹۱۲) آنحضرت ورود بنیویورک فرمود * قبل
از پیاده شدن از کشتی پیغام جمعیت استقبالی دادند که من از جمیع

ممنونم عجلاله بروید تا عصری که در بروکلین در منزل مستر کنی ملاقات
شود آنجمیع هر چند خالی از حزن نبودند ولی فوراً اطاعت کرده
رفتند و بعد از آن حضرت عبدالبهاء پیاده شدند و چنانکه وعده
فرموده بودند عصر همان روز بعد از نزول و استراحت بمنزل مستر کنی
تشریف فرما شده اجباء را بار دادند و منتظرین مقدم شریف
و آرزومندان زیارت آن خالق و خلق لطیف از زن و مرد و صغیر و کبیر
چنانچه در حضور مولای و قور خود، منجذب و مسرور شدند که اشک شوق
از دیده باریدند و حضرتش با اخلاق کریمه و الطاف عمیمه بی که داشت
همه را نوازش فرمود بطوری که بر ارادت همگی بیفزود و آنروز را
یکی از روزهای تاریخی برای خود قرار دادند و فی الحقیقه هم یک روز
تاریخی مهمی بوده که نظیر آن در تواریخ - ایره کمتر موجود است
بلکه هیچ نیست زیرا هیچ امام و پیغمبری و پیشرا و رهبری
یا حکیم و فیلسوفی واقع نشده است که از شرق بغرب یا از باختر بخاور
سفر کنند و جمع کشیری از پیروان او مقدمش را خوش آمد گفته در
حضور بیش از غیاب، مستغضب و کامیاب شده باشند بالجمله پس از مذاکرات
و مکالماتی که بتوسط میرزا احمد سهراب ترجمه میشد آنحضرت باخدا
حضور متوجه او تل گشتند * زیرا قبلاً دستور داده بودند در او تل
منزل نیکو تهیه فرموده بودند که بر کسی تحمیلی وارد نگردد * بلکه قبل
از حرکت از مصر بامریکا اعلان دادند که در این سفر مصروف از احدی
قبول نخواهد شد و با آنکه خیلی کسان در ممالک متحده میل داشتند
که اگر تمام مخارج سفر را هم قبول نفرمایند اقلاً مبلغی قبول نمایند
و با منزل و مکانی و یا ضیافت و میهمانی از مخلصین خود پذیرند * اما
این مأمول مقبول نیفتاد و اگر چه نمیتوانیم بگوئیم کسی در این راه بذل
مال و همتی نکرده بلکه اجبای امریک کمال همت را مبذول داشتند
ولی آنها اختصاص یافت بمجامع و مجالس نطق و مصارفی از آن قبیل

و مصروف سفر حضرت عبدالبهاء و خدام حضور با بسیاری از هدایا و تحنی که در هر جا بهر کسی عطا شد و تقودی که در هر دار المعجزه بذل و اتفاق فرموده اند همه را بهائیان ایران و هندوستان و ترکستان و قفقاز تقدیم کرده با کمال میل و رغبت اقدام بر این عمل نمودند * و خصوصاً آقا سید نصرالله باقراف (۱) برای این مسافرت عظیم همتی شایان نمود و خدمتی نمایان ابراز فرمود و این رفتار بر هر هوشیاری مبرهن است که فقط برای عزت و شرف شرق و شرقیان و خصوصاً ایرانیان بود و جای هزار گونه تمجید بلکه افتخار هر ایرانی زیاد است * و از طرفی هم مخالف باصرام بهائی که اتحاد شرق و غرب بل وحدت عالم انسانی است نبوده و نیست * بلکه مؤید او است و خلاصه اینکه حضرت شیدالبهاء بموجب همان قرار داد در اوتل منزل گزیدند * اما صفت انقطاع و بی اعتنائی آن حضرت بحال دنیا و سنجیه کرم وجود و سخا که فطرت مقدسه اش بدان مفظور بود نه بطوری است که در این مختصر مقاله بکنجد بلکه کتب عدیده آن را کفایت ندهد * یکی از خصائلی که احدی نتوانسته است آن را انکار نماید و یا محلی بر آن قرار دهد همین خصلت جود و کرم عبدالبهاء است که خویش و بیگانه را بحیرت گذاشته و در این قرون نظیر آن در احدی دیده نشده * حکایات بسیار از سرئیات و مسموعات در این موضوع داریم که اگر بنگاریم سر رشته در از و مخالف ایجاز گردد * این خصلت کریمه اختصاص بوقتی دون وقتی نداشته همواره در حبس و زندان در ایام حیات بهاء الله و بعد از صعود در سفر و حضر در صغر و کبر بایار و اغیار و با فقیر و غنی و در

(۱) این شخص محترم یکی از پنج برادری است که حضرت بهاء الله آنها را سادات خمه خطاب فرموده برای آنکه هفت برادر بودند از سادات رشت دو نفرشان بهائی نشدند و پنج نفر از آنها مقبل و خادم امر گشتند

جميع اوقات و حالات حضرتش با این سنجیه مرضیه همدم و توأم بود
 و هیچ سختی و شدت و ضیق و صعوبتی وی را از این خلاق عظیم باز
 نمیداشت * حتی مکرر مبلغها مقروض میشدند و تمام آنها فرضی بود
 که برای بذل و بخشش و انفاق بر فقراء حاصل شده بود * در یکی از
 اخبار یومیه که از امریکا میرسید این عبارت را نوشته بود * یکروز
 حضرت عبدالبهاء کیسه ئی از نقود را در دست گرفته در ب منزل
 خود ایستادند و فقراء را خبر دادند و هر فقیری که دستش بدست وی
 میرسید مسکوکی که معادل پنج قران پول ایران بود (نیم دلار)
 باو میدادند * این حالت مداوم بود تا آنکه سیصد نفر از فقراء را از
 آن کیسه بهره دادند (انتهای) با آنکه در امریکا کمتر فقراء بطالب
 پول نزد کسی میروند و قوانین آن غیر از شرق است معینا از کثرت
 میلی که حضرت عبدالبهاء در بذل بر فقراء اظهار میکردند در بسیاری
 از بلاد متحده واقع شد که همین قسم فقراء را صلاح زده یا خود بدار
 المساکین تشریف برده بر آنها بذل میفرمودند بهمان قسمی که مدت
 شصت سال در ادرنه و عکا معمول میشد اشتمند * الغرض شبی که عصر
 آن از منزل مستر کنی بیرون آمدند یعنی شب ۱۴ ربیع الثانی و ۱۲
 آپریل بمنزل مستر فلیس تشریف بردند بر حسب دعوت و انتظار جمعی
 و در آنجا نیز با گروهی از هر جنس ملاقات فرموده کل را خاضع
 و قانع ساختند * و چون ممکن نبود همه دوستان و دوستانشان در یک
 مجلس تشریف جویند لهذا دسته بدسته و نمره بنمره مشرف میشدند
 و هر یک بکلمه ئی از نصایح قناعت مینمودند * باوصف این همه اوقات
 آن حضرت گرفته میشد بقسمی که قسمتی از اوقات خواب ایشان نیز
 صرف سؤال و جواب میشد * روز دیگر که ۱۳ آپریل بود بمنزل مس
 مورتون موعود شدند و او یکی از زنان محترمه است که سالهاست
 در ظل امر بهائی است ولی شوهر او باوی موافقت نداشت تا روزی

که عبد البهاء را در منزل خود پذیرائی کردند و جلال و جمال وی را
 بچشم خود دیدند و کلام حضرتش را بگوش خود شنیدند از آن پیمد
 مخالفت زایل و مؤالفت حاصل شد * بمجلس کثیری در آنجا ملاقات
 کردند و زرقانی نوشته است که هفتاد نفر از آنها مبتدی بودند و همگی
 منقلب و مهتدی شدند *



عکس يك مجلس خصوصي در امریکادر حضور حضرت عبد البهاء

واز جمله نکات نگفته اینکه از اغلب بلاد ایران تلگراف تبریک
 وهنیت با امریکا از طرف بهائیان مخبره شد و برابرت و عظمت ایرانیان
 افزود * نگارنده سواد ۴۸ نسخه از جوابهائی که از امریکا آمده
 بود در طهران ملاحظه نمود اکثر آن بامضای عبدالبهاء مزین بود * باری
 باصل موضوع رجوع نمائیم * روز سوم ورود بنیویورک حضرتش را
 کلیسای (اسنشن) دعوت کردند و رئیس کلیسا ایشان را بر کرسی
 مخصوص که در محراب است نشانید و جمعیت مردم کلیسارا پر کرده بود *
 پس قیس علی الرسم حضرتش را معرفی نمود و بعد از آن ایشان خطابه
 ادا فرموده مترجم جمله بجمله را ترجمه کرده و آثار مسرت و خوشنودی
 از همه حضار ظاهر شد * اما یکی از مسیحیان متمصب از رئیس
 کلیسا ناخوشنود شده روز دیگر در جریدهئی شکایت از قیس کرد
 که چرا کرسی مخصوص را بعبدالبهاء داده و ما بسوی (بشب) که
 رئیس اساقفه و روحانیان است شکایت خواهیم برد * بعد از این مقدمه
 بشب خودش شایق زیارت شده توسط مستر میلز اشرف حاصل نموده
 انجذاب کامل یافت و پس از خروج از محضر اظهار شادی و شکر گذاری
 کرد که کلیسای امریکا بقدم چنین شخص جلیلی مزین شده و چون
 چنین شد بعضی از مردم در بعضی جرائم از اقوال آن شخص شاکی شکایت
 نمودند که برخلاف ادب و احترام نسبت بمقام حضرت عبدالبهاء حرکت
 کرده و او را مجبور بر اعتذار نمودند و او نوشت که مقصود من فقط حفظ
 رسوم و آداب و قوانین کلیسا بوده نه هتک احترام عبدالبهاء * بالجمله بعد از آن
 در کنفرانس ارتباط شرق و غرب خطابه ادا کردند و از روز سوم
 بیفد احدی ادنی تنقید و اعتراضی نکرد و دمبدم بر احترامات ایشان
 مینافزود و نوع خطابه و بیانات ایشانرا ولو مختصراً در آخر کتاب
 خواهیم شناخت * اساس بیانات حضرتش وحدت جنس و وحدت
 وطن و حتی وحدت انبیاء در معنی و بالاخره وحدت عالم انسانی بوده

و هست دیگر معلوم است حصول وحدت در نوع انسان شعوب و شقوق دارد مثل وحدت خط و لسان و لزوم صلح عمومی و امثالها خلاصه وقتی در عمارت گرمشین در کوچه سنت لارنس در آنجمن اجتماع یون خطابه ادا فرمود * و وقت دیگر در کلیه ای متدیست و هر روز با جمعی ملاقات و در جمعی صحبت میفرمودند تا آنکه نوبت بلاد آخری رسیده از نیویورک بشهر بستن از آنجا به وات کار و دو بلین و لاس انجلیز و واشنگتون و شیکاگو و کنوشه و سانفرانسیسکو عبور و مرور و سیر و سیاحت فرموده در هر شهر چند روزی متوقف شده شور و ولوله می افکندند * و شرح خطابه ها و ملاقات و مجالس عکسی که گرفته شده حتی نقشه تقاطعی که آنحضرت عبور فرموده اند کلا در بدایع الآثار سفر نامه مبارک موجود است و مانند قضایای مهمه تاریخیه را اشاره کرده میگذریم * من جمله در بستن والی شهر که لیوس نام داشت ارادتی شایان بهم رسانید و خودش در معبد تومنت حاضر شده در میان جمع کثیری از اشراف که برای استماع خطابه مبارک حاضر شده بودند ایستاد و با عبارات رائقه از حضرت عبدالبهاء معرفی و تمجید نموده استماع را مستعد استماع بیانات مبارک اش فرمود پس در روز بیستم آوریل (۱۹۱۲) مطابق سیم جمادی الاولی (۱۳۳۰) عزیمت واشنگتون فرمودند و در منزل مسس پارسنز که از محترمان آنجا است و قبلا آن منزل را جهت پذیرائی حضرتش مهیا کرده بود ورود فرموده خدام را باوتل فرستادند * و در شب دوم ورود در کنفرانس ارتباط شرق و غرب خطابه ادا کردند و در روز سوم در کایسای عمومی بیانات کافیه فرموده حتی در آنجا اظهار داشتند که حضرت مسیح فرموده است که بیاید کسی که کلمات مرا تمام کند امروز آن روز است بالجمله جمعی را از بیانات خود منقلب و منعجب ساختند * وقت دیگر بمجمع سیاه و سفید که دو جنس مخالف شدید

در امریکا بوده و هستند تشریف فرما شده در لزوم اتحاد این دو جنس متضاد خطابه ادا فرمودند * و در آنجا نیز بجمع فقراء اقدام و با پر از جود و سخای خود قیام و گروهی از مساکین را شاد کام نمودند * در اینجا مناسب مینماید که ورقه ترجمه‌ئی که بخط میرزا احمد سهراب از امریکارسپیده درج شود چه که اکثر آن راجع بمجود و کرم عبدالبهاء است و این مسئله (قولی است که جلگی برآند) مینویسد

ترجمه يك جمله از روز نامه واشنگتون

مورخه شهر صفر (۱۳۳۰) *

عباس افندی مبعوث از جانب خداست . عباس افندی که چهل سال محبوس بود و اکنون چهار سال است خلاصی یافته يك ثلث از مردم ایران را تابع خود ساخته (۱) و مذهب خود را در تمام ممالک مختلفه روی زمین نشر داده . منزل او که در حیفاست محط افراد متنوعه از ملل مختلفه است . حتی در زمان محبوسیت او مردم اروپا و امریک و ایران و غیره دسته دسته بزیارت او میرفتند و اشخاصی که او را دیده اند میگویند او مردی پیر و موقر با هیمنه و جلال در انظار محترم حتی در زمان محبوسیت او اشخاصی از علمای اسلام که خیلی متعصب هستند بکمره رفته و در مراجعت با او ملاقات کرده اند و او را معظم میشمردند * مردم که عباس افندی را سرخدا میدانند خودش این موهبت را وسیله جمع زخارف دنیوی قرار نمیدهد و بروحانیات متوجه است و میگوید اصل دین عبارت از تکمیل مراتب روحانیه است * حضرت بهاء الله کتابی که در آن شرح کرامات و معجزات باب ثبت شده بود دید و امر بسوختنش نمود و اکیداً فرمود که این کتاب

(۱) شبهه‌ئی نیست که يك ثلث را اغراق نوشته و بجای تمام ممالک

اکثر ممالک اصح است ولی این از کم اطلاعی او بوده ما هم در عبارت او تصرف نکردیم (مؤلف)

تولید او هام در اذهان میباید * خلاصه حضرت عباس افندی (بعضی)
 هل لندن را چنان مجذوب خود فرموده که قابل توجه است و این طور
 بنظر میآید که این شخص با هر طبقه از طبقات مردم طرف مباحثه
 شود کل را مغلوب و ملزم فرماید * کسانی که در عکا رفته و او
 را دیده اند مطالب عجیب و دربارۀ او گفته اند و از قوه و نفوذ
 و بیانات حیرت انگیز او تعریف مینمایند * منجمه دولت عثمانی از
 نفوذ و تصرف روحانی که از او دیده بود از خوف اینکه مأمورین
 دولت را نیز تابع خود سازد هیچ مأمور را بیش از یکسال در عکا
 نگذاشت اقامت نماید * پروفیسرون معلم اکسفر در بیان شمائل
 و اوصاف عباس افندی چنین مینویسد * من هرگز شخصی را ندیده‌ام
 که علامت وقار و بزرگی و هیمنه در او باشد بقدر عباس افندی و او
 مردیست تنومند مستقیم القامه و عمامه سفید بر سر و قبای بلند در بر
 دارد و گیسوانش تقریباً تا بکتفین میرسد صاحب جبهه وسیع و پرفوت
 که دلالت دارد بر شدت ذکاوت و ثبات قدم و رأی مستقیم چشمانش
 باحدت و قوی و سیاهی خوب . این اوصاف او در من تأثیر غریبی نمود *
 يك شخص امریکائی که در سال (۱۸۹۲) بعکا رفته بود شرحی
 مبسوط تر مینویسد باین مضمون (محبت بنفراء) فرض کن که در خانه
 قدیم الطرح عکا که منزل عباس افندی است وارد شده ایم در اطاق
 هستیم که رو بروی کوچه تنک مفروش بسنک کم عرضی است که
 يك مرد چابکی بسهولت میتواند بيك جستن طی کند * بالای سرما
 آفتاب فلسطین و در طرف راست ما دریای کبود بحر الروم با يك
 دیوار درازی که منظر ماست ، قدری که نشستم بفته ولوله و خروش
 از سطح کوچه که تقریباً ده گز نسبت با طاق ما فاصله دارد بگوش
 میرسد و کم کم صدا زیاد میشود و شباهت بناله انسان دارد و چون
 دریچه را میگشایم مشاهده میکنیم جمعی بلباس کهنه بعضی ناپینا

برخی ضعیف و زرد رنگ و شکسته و پیر بعضی لنگ و عصاره زنانه و بعضی
آنقدر ضعیف که از حرکت عاجز و معدودی زنانی که حجاب دارند
از گوشه نقاب آثار مرض و علت از روی آنها میتوان مشاهده کرد
و بعضی از آنها کودکان ضعیف علیل در بغل دارند و گاهی اینها بغیر
اطفال تخمیناً صد نفر از نژادهای مختلفه . بعضی کنار دیوار بر زمین
نشسته و بعضی قطار ایستاده حالت انتظار دارند . در این اثناء درب
باز میشود مردی بیروزمیآید متوسط القامه قوی الجثه موی تا کتف
رسیده و وسیع الجبهه عقابی الانف حاد النظر تقریباً بسن شصت ساله
لحیه و شارش سفید و محاسن بزرگ چشمهای درشت میشی رنگ بالباس
وسیع و فینه سفیدی که دور آن پارچه سفیدی پیچیده بر سر و از
سیمایش جلال و وقار ظاهر و آشکار . این شخص عباس افندی است
و در میان آنجمع عبور کرده یکایک را سلام کرده با آنها تکلم مینماید
و مألفت او را غیبه همیم ولی اظهار ملاحظت و شفقت را از ناصیه او
در یافت مینمائیم * می بینیم در زاویه کوچه ایستاده فقراء را با اشاره
بسوی خود میخوانند * فقراء دفعه هجوم میآورند و آنها را امر میکنند
بترتیب پیش آیند و با دست مرحمت آنها را متفرق میسازد و هر دستی
که بسوی او دراز میشود یک مسکوک کوچکی در آن میگذارد و بعد
اظهار مرحمت کرده احوال پرس می نماید * شخص زنگی مسنی را
می بینیم که لنگالنگ بسوی او میآید و او بر آن زنگی سلام میکند
آنمرد زنگی تبسمی میکند که دندان سفیدش از لبهای سیاه مانند
خورشید از زیر ابر تیره آشکار میشود و کودک کوچکی برکتف دارد
و او مانند پدر با طفل زنگی خوش رفتاری و نوازش میفرماید و مکرر
دست مرحمت بر سر رویش میکشد * آنمرد هم دست او را میبوسند
و او با همه مرحبا میگوید * این مرد با این سخاوت گمان میکنی که
غنی است ؟ ؟ نه بلکه بر عکس است یکوقتی خانواده او در طهران

غنی ترین مردم بودند ولی اموالشان تمام برای همین مقامی که دارد از دست رفته مدت پنجاه سال با اهل و عیال مبتلای حبس بوده و در ایام حبس آنقدر نیکی بهمه موکلین و مأمورین حبس نموده که تماماً دوستان او شده اند و مثل برادر او را عزیز میدانند. از آنجا که از جمله عملیات این مرد اینست که نیکی کنید در حق کسی که با شما بدی کرد. و هر کس که این مرد را شناخت ابتدا خیال بدی در باره او نمیکند. (انتهی)

۱. کنون باصل موضوع رجوع کرده گوئیم پس از ادای خطابات و ملاقات با اغنیاء و فقراء در روز هشتم جمادی الاولی (۱۳۳۰) از واشنگتون عزیمت شیکاگو فرمودند و دوستان آنجا مراسم احترام و پذیرائی را بجای آورده اسباب انعام مجامع و مجالس فراهم کردند * در یکی از جراند آنجا ذکر است که تا کنون دیده نشده بود در شیکاگو که در يك مجمع هزار نفری يك نفر نطق کنند و ما بقی این طور ساکت باشند که برای عبد البهاء و مستمیزان او واقع شد زیرا در اولین مجلسی که خطابه ادا میفرمود قریب هزار نفر یا بیشتر حاضر بودند و بطوری گوش بکلمات وی داده ساکت بودند و بقدری در اول و آخر احترام کردند که نظیر آن برای کسی اتفاق نیفتاده *

مشرق الاذکار شیکاگو

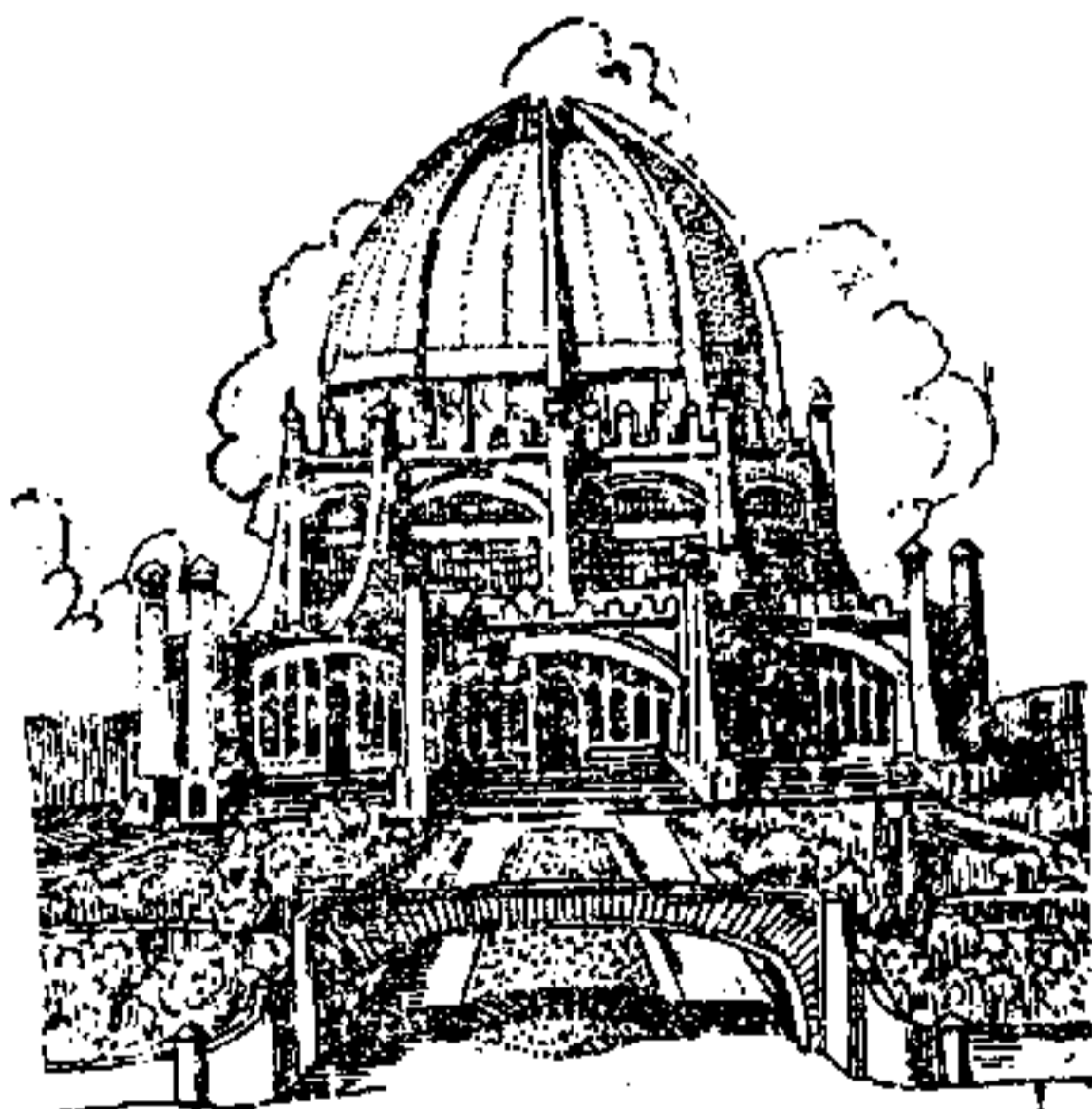
چهار سال قبل از مسافرت عبد البهاء با آمریکا یعنی در سنه (۱۹۰۸) م بهائیان آمریکا بعمارت بهائیان ایران و ترکستان و قفقاز و هندوستان زمین خیلی مفصلی را در شیکاگو خریدند که واقع است در سمت شمال دیوان آوتودر بهترین نقاط شهر بقصد آنکه در آنجا (معبد) مشرق الاذکار بهائی بسازند * چون گفتگوی مسافرت حضرت عبد البهاء بعبان آمد در تهیه برآمدند که با حضور آن حضرت شروع شود و تأسیس آن اساس نفیس بدست شخص رئیس باشد تا در آنیه شرقی باشد برای آن بناء و تذکری باشد از عبد البهاء * پس در این موقع

ورود و وجود ایشان را مغتنم شمرده بانجام این مرام قیام نمودند *
 و در روز ۱۵ جمادی الاولی (۱۳۳۰) مطابق سنه (۱۹۱۲) جمعی
 از دوستان حاضر شده در حضور آن حضرت بامهندس و بنای آن
 زمین رفته اولین سنگ بنای را عبدالبهاء بدست خود نهادند و اینست
 فتوغراف آن که در حالت اشتغال گرفته شده و گویند آنچه در دست
 مبارک است کلنک طلائی است که یکی از خانمهای امریکا برای همین
 کار تدارک کرده است *



بنای بر آنچه ذکر شد مهمترین روز های تاریخی برای مهمترین
 کار های اسری که شروع بینای اولین مشرق الاذکار بهائی در امریکا
 و دومین معبد بهائی در دنیا باشد آن روز بوده و چنانکه شرح آن در
 سفر نامه مبارک است در آن روز تاریخی احبای شیکاگو جشنی مهم
 گرفتند و خیمه ای در آن زمین بر پا کردند و جمعی را در آنجا پذیرائی
 و بیانات حضرت عبدالبهاء در آن روز بسیار مؤثر بود و شبهه ای نیست
 که این گونه سعادت مخصوص شد بیبائیان شیکاگو الا انکه بهائیان
 سایر نقاط هم در این مؤسسه مقدسه هم عالیه بروز دادند و مکرر

کنفرانس برای انجام این مراسم برپا شده دوستان اکثر مسافران با آنجا رفته خدمات قدمی و قلمی و لسانی و قلبی و مادی و مالی انجام داده اند * و شرح بسیاری از آنها در نمرات نجوم باختر که گفتیم مجله رسمی بهائی است مندرج و منطبع است * و تا کنون دو طبقه از آن معبد با آنها رسید و چنان گمان می رود که همین دو سه سال با تمام برسد * و نگارنده عکس آن بنا را تا این حد که ساخته شده است دیده ولی عجاله موجود و دسترس ندارد لهذا عکس خریطه آن را که در تقویم ترکستان منطبع است گراور کرده بقارئین ارائه می دهیم * شاید دو سه سال دیگر آن بنا مبارک که الیوم تا قرب گنبد ساخته شده است باین صورت تمام گردد *



نقشه مشرق الاذکار بجائیان در شیکاگو
 که اول سنگ بنیان او سال ۱۹۱۲ در ولایت گذاشته شد
 در حال روی پایه و نه مدخل از نه طرف بغورم جدید بنا میشود

بعد از انجام امور در شیکاگو حضرت عبدالبهاء با خدام خویش عازم (دویلین) شدند و پس از اقناع و الزام جمعی و حصول انجذاب و سرور برای جمیع دیگر عزیمت (مونت کار) فرمودند * و یکی از وزراء درجه اولی را در یکی از بیلاقات ملاقات فرمودند و او مجلس ضیافتی چید و جمعی از اشراف را برای استماع بیانات ایشان پذیرائی کرد * و چون این اخبار امریه بتوسط جرائد در اقطار انتشار یافت اهالی کانادا و کالیفورنیا و فلادلفیا که اقصی قطعات از ممالک امریک است حضور حضرتش را طالب و زیارت طلعتش را شایق گشته اوراق دعوت فرستادند و مسافرت وی را بدان جهت شاسمه تمنا نمودند و چنانکه معلوم است از نیویورک که اسکله بزرگ امریکا است تا آن بلاد وسیعه با خط آهن برقی شش روز راه است * بالجملة دعوات باجابت رسید و حضرتش در اوائل ماه اکتوبر بکالیفورنیا مسافرت فرموده روز هشتم ماه در دارالفنون آنجا حاضر شدند و اسباب پذیرائی کامل تهیه شده بود * پس از ورود ایشان جمیع پروفیسرها و تلامذه که از هزار متجاوز بوده استقبال کردند و نعمات موسیبتی برای خوش آمد مقدمشان بسدا آمد * و نطق آت حضرت در آنجا در موضوع علم و شرات آذ بود و در آخر ذکرى از قطابین علم بادین « الغرض در هر يك از نقاط مذکور عبور فرموده در هر جا بر حسب اقتضا توقف فرموده و هر گامی را بقدر اشتها از موائد حکمت و بیان خورا نیده و از این عرفان نوشانیده تا آنکه خط سیر و سفر را بفلادلفیا منتهی فرموده بشهر نیویورک مراجعت نمودند * اهالی نیویورک بیش از دوفه اولی منجذب و کلمات حضرتش را طالب گشتند چنانکه در روز ۱۶ جون مطابق اول رجب کلیسای یونیسترن را که معبد موحدین است برای مقدم آنحضرت باز کرده بتوسط اعلان مردم را آواز و با محبت امر بهائی دمساز نمودند و بر پرده اعلان این مضمون

نوشته بود (پیغمبر بزرگ ایرانی حضرت عبدالبهاء روز ۱۶ جون ساعت یازده قبل از ظهر در کلیسای یونیه‌ترین نطق میفرماید) چون این اعلان که بخط جلی انگلیسی نوشته شده بود در شهر انتشار یافت اهالی بدان کلیسا روی برده بقدری جمعیت شد که تا خارج کلیسا مردم ایستاده بودند * و خطابه آن حضرت در موضوع وحدت بشر و لزوم صلح اکبر بسیار طولانی و طرف قبول اهالی واقع شد در خانه مرتجلا مناجاتی قرائت فرمودند که همه حضار را منقلب ساختند * روز دیگر بعضی از دوستان میل کردند که یک دستگاه عکس متحرک از ایشان بگیرند لهذا در آن روز دوم رجب (۱۳۳۰) مطابق هند هم جون (۱۹۱۲) عکس متحرکی از آن حضرت گرفتند : و این تاریخ هم خالی از اهمیتی نیست و شاید در آنیه از عکس متحرک که فیلم آن در اکثر شهر های امریکا موجود است مثل فتوغراف آن حضرت در تمام ممالک منتشر و مشتهر گردد * و روز اخذ آن عکس هم در تاریخ بهائی یک روز مهمی بشود بر حسب مسلمات اهل غرب که اینگونه تواریخ را خیلی اهمیت میدهند *

حکایت یک جمله در باب رسم های مبارک که

پوشیده نماید که تمثال رؤسای این امر همه موجود است اما تمثال نقطه اولی عبارت است از یک تصویر قامی و آن در دست حضرت عبدالبهاء و من یخلفه آمده است * بعضی اشخاص دوری را انتشار داده اند چه در کتب و چه در ورقه فتوغرافیه که تمام آنها صور خیالیه و نقوش وهمیه است و ابدأ شباهتی هم با رسم حضرت باب ندارد * بلی یک تصویر موجود است که گویا نقاش آن تمثال اصلی را در حضور عبدالبهاء زیارت کرده و در صفحه خیال مرسم نموده بعد از آن از صفحه خیال بصفحه کاغذ انتقال داده و چون قدری شبیه بیرون آمده امضای آنرا از عبدالبهاء طلبیده ایشان هم بقلم خود در حاشیه نگاشته اند

(این اندکی شباهت دارد) اما از حضرت بهاء الله سه تصویر قلمی و یکی شمسی موجود است و آنها هم منحصر بفرد است و در نزد حضرت عبدالبهاء و عائله محترمه ایشان مضبوط و محفوظ است * و شیشه رسم شمسی هم در ضبط خودشان است و احدی نتوانسته است نسخه آنرا بدست آورد و اجازه داده نشده و غیث شود که آنرا زیاد کرده انتشار دهد لهذا هر جا و هر کس ادعای کند که من عکس بهاء الله را دارم خلاف حقیقت و بی اساس است * اما عکس حضرت عبدالبهاء بر دو قسم است * شمال جوانی و پیری شمال جوانی ایشان که منحصر در دو عکس است یکی در میان جمعیت اصحاب و اخوان که در جزء اول درج شد و ثانی شمال مفرد آن حضرت است که در اول این جزء درج شد * از آن بعد تقریباً پنجاه سال گذشت و هر کس رجاء کرد که عکس آن حضرت را بگیرد قبول نفرمودند تا موقعی که پاریس ورود فرموده مصورین خواستند تصویر آن حضرت را بگیرند و قبول نفرمودند تا آنکه عبوراً عکس حضرتش را گرفتند و خوب بیرون نیامد * در آن حال ملاحظه فرمودند که عکس گرفته خواهد شد ولی از شباهت اصل خارج خواهد شد لهذا بنفس نفیس حضور یافته اجازه دادند و آن عکسی که نسخه آنرا در ملازمه قبل درج کردیم گرفتند * از آن بعد این باب مفتوح شد و عکسهای بسیار جمماً و مفرداً بانواع و اشکال مختلفه گرفته شد بعضی برضا و میل خودشان و آنها خوب و شبیه باصل است و برخی بی رضای ایشان در احیان عبور یادر مجلسی که نطق میفرموده اند و آنها غالباً از شباهت خارج شده * اما نگارنده شمال نقطه اولی را از آن قسمی که امضای حضرت عبدالبهاء دارد بدست آورده خواست در این کتاب درج نماید ولی بچندین ملاحظه متروک داشت * ملاحظه اولی عدم خوشنودی ولی امر و منتقین آن حضرت که مایل بنشر آن نبوده و نیستند * ملاحظه ثانیه اینکه مبادا سوء تفاهمی شود و گمان رود که

بهائیان عبده صور و تمثیل اند و یافی الحقیقه عوام از این طایفه احترام را از حد بگذرانند و کم کم این تصور صورت خارجی پیدا کند و بالعکس در حق منکرین متعصب و لهذا آنرا درج نکرد * و شهد الله این ملاحظه اخیر در خصوص تمثال حضرت عبدالبهاء هم عیناً ملحوظ است و بناء بر این اولی چنین بود که تمثال آنحضرت را هم درج نماییم تا آن ملاحظه منظور شده باشد و بر اجرای این نظریه نیز تصمیم قطعی گرفته شده بود اما بعد از مذاقه متذکر شدم که پس از آنکه تمثال آن حضرت در هر دیار و نزد هر عکاس و در بسیاری از کتب و بروی خیلی از ساعتها و مباهاتسم و موجود است عدم مباشرت مؤلف بدرج در این کتاب علاوه آنکه کتاب را از جامعیت و کمال خارج میسازد بعلاوه ایجاد هر گونه سوء ظن و تفاهمی در نفوس خواهد کرد * لهذا کتاب را بزبور تمثال آن حضرت مطرز داشتیم ولی مجبوریم که عقیده خود را ابراز نموده بگوئیم که اگر احبباء در نشر عکسهای مبارک قدری امساک نمایند و یا اینقدر اصرار نکنند بعظمت و ابهت نزدیکتر است و امید است آیندگان نیز اقتداء کرده کمتر در کتب و اووراق نشر نمایند تا کم کم این افراطی که امروزه حاصل شده تعدیل گردد بعون الله تعالی

✽ نقل از مکتوب میرزا ولی الله خان و رقاء ✽

قبل از نقل مکتوب مقدمه باید دانست که نظرها الی امر یکادر شخص عبدالبهاء بر چند قسم بوده * یکی آنها که قبلاً با ادلهئی چند بحقیقت بهاء الله و عبدالبهاء معتقد شده بودند و هر چه را میدیدند همه را منبسط از مقام بعث و نبوت و مظهریت جامعه روح القدس میشناختند * دوم آنها که قبلاً بی خبر بوده بعد از زیارت جمالش و استماع کلامش بدسته اولی پیوستند * سوم آنها که قبلاً و بعداً جز مقام اعقلیت و اکملیت و علم و حکمت بمقام دیگر معتقد نشدند * چهارم آنها که مطلقاً مطلع نگشتند و طالب اطلاع و تحقیق هم نبودند * یکی از ایرانیان

که در آن اوقات در امریکا بود ابن ورقاست و او چنین مینویسد برادرش
میرزا عزیز الله خان *

اگر بخوام تأثیرات عبدالبهاء را در ممالک امریک بنسگارم از عهده
تحریر بر نیام * روزی در خدمت ایشان بودم و جمعی از اهالی ایران
و امریک در حضور بودند و ایشان عزم گردش فرمودند و کنار رودخانه
(هدسن) که جای باصفا و محل خوش منظری است بمشی و خرام و گردش
و تفریح قدم زدند * در خلال آن احوال زنی بنظر رسید که طفل
سه چهار ساله‌ئی را در بغل داشت و بسمت عبدالبهاء می‌آمد * چون
زدیک شد سؤال کرد که آقا شمائید عبدالبهاء؟ فرمودند بلی * عرض
کرد خراش مندم این طفل را تقدیس و تبرک فرمائید پس عبدالبهاء
بر زمین نشسته آن طفل را بدست خود تبرک نمودند * آن زن استدعا
کرد که دعائی فرمائید که چون بزرگ شود خادم صلح و سلام باشد *
ایشان اجابت فرموده بر این مقصد دعا کردند * پس آن زن طفل خود
را مخاطب کرده گفت این آقا را میشناسی؟ طبعاً طفل جواب نفی داد
مادرش گفت اسم مسیح را از اساقفه شنیده‌ئی؟ گفت بلی مادر گفت
این آقا همان مسیح است و پدر روحانی تو و تمام اهل عالم است او را
فراوش مکن * (الخ) ازین قبیل حکایات نیز بسیار است که رعایه
للاختصار از ذکر همه گذشتیم *

اما فرد عبدالبهاء در زنان حقوق طلب نیز خالی از اهمیت نبود *
مکرر آن حضرت را در امریکا و اروپا دعوت کردند و از خطابه
جامعش لذت بردند * خصوصاً وقتی که قیام و اقدام و شجاعت و شهامت
قره‌الین را شاهد مدعای خود قرار میدادند و احکام کتاب اقدس
را در تساوی ارث پسر و دختر و تساوی تربیت و تعلیمشان بتعالیم
اجباری بیان فرمودند خیلی طرف توجه واقع شد *
شاید معترضی گوید چنانکه گفته‌اند که تأثیر و نفوذ آن حضرت

در غرب برای آن بود که در همه جا مطابق میل و مذاق ایشان صحبت فرموده و آنچه را در نزدشان مسلم و مستحسن بوده آنرا ستوده‌اند * جواب اینکه این مسئله کلیت نداشته بلکه در بسیاری از مواقع بر خلاف عقیده حضار تکلم فرموده مثل آنکه شی در نیویورک در کنیهٔ یهود موعود بودند و صحبت خود را حصر در اثبات مسیح کردند * چنانکه در کلیسای کانگریکیشن اثبات نبوت حضرت محمد صائم از برای مسیحیان کردند و بقدری در هر دو جا کلام تین و پرهان قویم بود که احدی اعتراض نتوانست * و نیز مسلمین امریکا بسیار از حضرتش ممنون شدند چنانکه سفیر عثمانی از آن حضرت ضیافت و پذیرائی کرد و پسر متعلم وی مقاله‌ئی بترکی در خوش آمد و تمجید آن حضرت تحریر و تقریر نمود * و مسلمانهای سوریه مجلس مجالی برای استماع بیانات حضرتش تشکیل و مقدمش را تجلیل نمودند حتی بعضی از آنها که در فلسطین مباشر خبر و تضییق بودند در امریکا ملاقات کرده معذرت خواستند و گناه را متوجه سلطان عبدالحمید داشته حتی سقوط او را از اثر این گناه شمردند * و در جریده (الهدی) که بهربی در امریکا نوشته میشود مقالات آنحضرت را درج کردند * خلاصه بمذاق آنکه کارها تاحدی بر وفق دخواه آن حضرت شد و ذکرش در اکثر ممالک دنیا پیچید عزیزت رجوع فرمود و بر حسب دعوائی که از سایر ممالک مانند آلمان و اطریش و مجرستان بحضور رسیده بود در وقت مراجعت بهریک از آن بلاد و اقالم قدم رنجه فرمودند *

روز چهار دهم دسمبر (۱۹۱۲) عبدالبهاء با اصحاب و خدام بلیور پول نزول اجلال فرمودند * در آنجا هم در کلیسای موحدین و انجمن نیاز فیها و بعضی مجامع دیگر خطابه خواندند * پس بجانب اسکاتلند تشریف بردند و از آنجا بادن بورغ رفته پنج روز در منزل رئیس اساقفه ماندند و در اکثر این نقاط مروجین و محصاین لغت

اسپرانتو از حضرت ایشان دعوت و پذیرائی کردند چه که وحدت
 لسان یکی از مبادی بهائیه است و آنها سرامشان همین * بعد از این
 مقدمات بجانب آلمانیا و نقاط دیگر تشریف بردند * و کار را هم در اروپا
 و هم در امریکا از حرب عمومی و جنگ بین المللی اخبار و افسار فرمودند
 و در جواب سؤال سائلین آنرا حتمی الوقوع شمردند و در استو تیکارت
 که محل جمعی از بهائیان است ضیافتی شایان از ایشان شد *
 پس در روز هشتم آپریل بیوداپست ورود فرموده در محلی که پارلمان
 قدیم مجرستان بود برای وسعت محل تشکیل مجمع بسیار مهمی
 گشت و حضرتش در آن مجمع خطابه اداء فرمود و مثل سایر مجامع
 طرف توجه واقع شد * و هم چنین در انجمن اسپرانتو و مجمع صلح طلبان
 و کمیته حقوق نسوان و انجمن شرقین حضور یافته کل را از بیانات
 مقدسه خویش بهره مند فرمودند * سپس عزیمت اطرائس فرموده
 در وینه ورود و در شب بیستم آپریل در گرانداوتل زول و استراحت
 فرمودند صبح آن شب رئیس و منشی انجمن تیاسفیها مشرف شده
 بانجمن خود دعوت کردند و اجابت شد و پس از نشر مبادی امریه
 در یکی دوسه مجلس ثانیاً عزیمت استو تیکارت آلمان فرمودند و بعد
 از توقف هفتهئی در اوائل ماه می عزیمت فرانسه فرمودند * و آنچه
 محقق شده است و عظمت حضرت عبدالبهاء در این سفر اخیر که از
 امریکا مراجعت فرموده بودند در فرانسه و انگلستان بمراتب پیش
 از پیش بمنصه ظهور رسیده زیرا خطابات آنحضرت در امریکا و نشر
 آن در جراند انعکاس قابل توجهی در اروپا یافت و ذکر آن حضرت
 بر هر لسانی جاری و هر کسی طالب زیارت و استماع بیانات آنحضرت
 میشد * فقط از برای اینکه کتاب ما مزین باشد بعین بیانات حضرت
 عبدالبهاء يك خطابه عربی آن حضرت را در اینجا درج مینمائیم و این
 خطابه ایست که در شهر تونو در اوئل دوبارک در میان جمعی از اجناس

مختلفة من اهل انكلستان وامريكا وايطاليا ويران بيان فرمودند
وعيناً گراور آن بخط عربى باشايل خود عبد البهاء در جریده كريسشن
كامن ويلث نمرة (٥٦٢) منطبغة لندن موجود است

﴿ خطابہ حضرت عبد البہا ﴾

« ايها الحاضرون الى متى هذا الهجوع والسبات والى متى هذا
الرجوع القهقري والى متى هذا الجهل والعمى والى متى هذه الغفلة والشقي
والى متى هذا الظلم والاعتساف والى متى هذا البغض والاختلاف والى
متى الحمية الجاهلية والى متى التمسك بالاوهم الواهية والى متى النزاع
والجدال والى متى الكفاح والنزال والى متى التعصب الجنسى والى متى
التعصب الوطنى والى متى التعصب السياسى والى متى التعصب المذهبي
(ألم بأن للذين آمنوا أن تخضع قلوبهم لذكر الله) هل ختم الله على القلوب
أم غشيت الابصار غشاوة الا اعتساف أو لم تنتبه النفوس الى أن الله قد فاضت
فيوضاته على العموم خلق الخلق بقدرته ورزق الكل برحمته وربى
الكل برؤيته (لا ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى
من فطور) فلنبيح الرب الجليل في حسن الولاية وحسن المعاملة والفضل
والجود ولنترك الجور والظلمة ولنسلم التمام ذوى القربى بالعدل والاحسان
ولنتزج امتزاج الماء والراح ولننجد اتحاد الارواح ولا نكاد ان نؤسس
سياسة أعظم من سياسة الله ولا نقدر ان نجد شيئاً يوافق عالم الانبياء
أعظم من فيوضات الله ولكم أسوة حسنة في الرب الجليل فلا تبدلوا
نعمة الله وهي الالفة التامة في هذا السبيل عليكم يا عباد الله بترك الاختلاف
وتأسيس الائتلاف والحب والانصاف والعدل وعدم الاعتساف

أيها الحاضرون قد مضت قرون الاولى وطوى بساط البغضاء والشحناء
حيث أشرق هذا الفرن باوار ساطعة وفيوضات لامعة وآثار ظاهرة
وآيات باهرة والانوار كاشفة للظلام دافعة للآلام داعية للائتلاف
قائمة للاختلاف الا ان الابصار قد قرئت وأن الآذان قد وعت وأن

العقول قد ادركت أن الأديان الإلهية مبنية على الفضائل الإنسانية
 ومنها الألفة والوداد بين العموم والوحدة والاتفاق بين الجمهور
 يقوم أستم من سلاله واحدة أستم أفنانا وأوراقا من دوحه واحدة
 أستم مشمولين بلحظات أعين الرحمانية أستم مستغرقين في بحار الرحمة
 من الحضرة الوحداية أستم عبيداً للعبدة الربانية هل أنتم في ريب أن
 الأنبياء كلهم من عند الله وأن الشرايع قد تحققت بكلمة الله وما بعثهم الله
 إلا للتعليم وتربية الإنسان وتثقيف عقول البشر والتدرج إلى الممارج
 العالية من الفلاح والنجاح وقد ثبت بالبرهان الساطع أن الأنبياء اختارهم
 للرحمة للعالمين وليسوا نعمة للساثرين وكلهم دعوا إلى الهدى وتمسكوا
 بالعروة الوثقى حتى أنقذوا الأمم السافلة من حضيض الجهل والعمى إلى
 أوج الفضل والنهى فمن آمن النظر في حقيقة التاريخ المنبثة الكاشفة
 لحقائق الأسرار من القرون الأولى يتحقق عنده بأن موسى عليه السلام
 أنقذ بني إسرائيل من النذل والهوان والأسر والخذلان ورباهم بتأييد
 من شديد القوى حتى أوصلهم إلى أوج العزة والعلو ومهد لهم السعادة
 الكبرى ومن الله عليهم بعد ما استضعفوا في الأرض وجعلهم أئمة
 ورثة الكتاب وجملة لفصل الخطاب حتى كان منهم عظماء الرجال وأنبياء
 أسسوا لهم السعادة والاقبال وهذا برهان ساطع واضح على نبوته عليه
 السلام وأما المسيح الجليل كلمة الله وروح الله المؤيد بالأنجيل قد بعثه الله
 بين قوم ذلت رقابهم وخضعت أعناقهم وخشعت أصواتهم لسلطة الرومان
 فنفخ فيهم روح الحياة وأحياهم بعد الممات وجعلهم أئمة في الأرض
 خضعت لهم الرومان وخشعت لهم اليونان وطبق الأرض صيتمهم إلى
 هذا الأوان وأما الرسول الكريم محمد المصطفى عليه الصلوة والسلام
 قد بعثه الله في وادي غير ذي ذرع لانبات به بين قبائل وشعوب
 متحاربة وأقوام ساقطة في حضيض الجهل والعمى لا يعلمون من دحاها
 ولا يعرفون حرفاً من الكتاب ولا يدركون فصلاً من الخطاب أقوام

متشقة في بادية العرب يعيشون في صحراء من الرمال بلبن النياق وقليل
من النخيل والاعناب فما كان بعثه عليه السلام الا كنفخ الروح في
الاجساد أو كإيقاد سراج منير في حالك من الظلام فتنورت تلك البادية
الشاسعة القاحلة الخاوية بتلك الانوار الساطعة على الارحاء فانتفض القوم
من رقدة الضلال وتنورت أبصارهم بنور الهدى في تلك الايام فانتفعت
عقولهم وانتعشت نفوسهم وانشرحت صدورهم بآيات التوحيد فتايت
عليهم بآبديع الالحان وبهذا الفيض الجليل قد نجحوا ووصلوا الى الاوج
العظيم حتى شاعت وذاعت فضائلهم في الآفاق فاصبحوا نجوما ساطعة
الاشراق فانظروا الى الآثار الكاشفة للاسرار حتى تنصفوا بأن ذلك
الرجل الجليل كان مبدء الفيض لذلك القوم الضئيل وسراج الهدى
لقبائل خاضت في ظلام الهوى واوصلهم الى أوج العزة والاقبال
ومكنهم من حيوة طيبة في الآخرة والاولى أما كانت هذه القوة
الباهرة الخارقة للعادة برهاناً كافياً على تلك النبوة الساطعة لعمر الله ان
كل مصنف من البشر يشهد بآلاء اليقين ان هؤلاء رجال كانوا اعلام
الهدى بين الورى ورايات الآيات الخافقة على صروح المجد في كل
الجهات وتلك العصبة الجليلة استشرقت فاشرقت واستغضت فاضت
واستفاضت فافاضت واقتبست الانوار من حيز ملكوت الاسرار
وسطعت بانوار الوحي على عالم الافكار ثم ان هذه النجوم الساطعة من
افق الحقيقة ائتمت واتحدت واتفت وبشر كل سلف عن كل خلف
وصدق كل خلف نبوة كل سلف فما بالكم انتم يا قوم تختلفون وتتجادلون
وتتنازعون ولكم اسوة حسنة في هذه المظاهر النورانية والمطالع الرحمانية
ومهابط الوحي العصبة الربانية وهل بعد هذا البرهان يجوز الارتباب
والتمسك بأوهام أو هن من بيت المنكبوت وما انزل الله بها من سلطان
يا قوم البدار البدار الى الالفه عليكم بترك البغضاء عليكم بترك الشحناء
عليكم بترك الجدال عليكم بدفع الضلال عليكم بكشف الظلام عليكم بتحري

الحقیقة فیما مضى من الايام فاذا ائتلفتم اغتنمتم واذا اختلفتم اعتسفتم
 عن سبیل الهدى و غمضتم النظر عن الحقیقة والنهى و خضتم فی
 بحور الوهم والهورى ان هذا لضلالة مهلكة للورى واما اذا اتحدتم
 وامتزجتم وائتلفتم فیؤیدکم شدید القوى بصلح وصلاح وحب و سلام
 و حیوة طيبة و عزة ابدیة و سعادة سرمدیة و السلام علی من اتبع الهدى
 و چون خطابهاى مقدسه در مجلدات عدیده موجود است لذا
 ما بهمین قدر قناعت نموده باقی را بطلب طالبین واگذار مینمائیم *

بعد از سیر و سیاحت ثانویه که حضرت عبدالبهاء در اکثر بلاد
 اروپا انجام دادند عزیزت رجوع بشرق فرمودند * و اگرچه در غرب
 از ایتالیا و در شرق از چین و ژاپون و هند معدودی از مخلصین
 حضرتش را ببلا خود دعوت کرده بودند ولی چون مدت سفرشان طولانی
 شده بود و از هر حیث مشکلات و صعوباتی در کار بود لهذا از اجابت
 آذ دعوت صرف نظر فرموده عازم مصر و از مصر عازم فلسطین شدند *

روز سوم محرم سنه (۱۳۳۲ هـ) مطابق ماه جون (۱۹۱۳ م) کشتی
 جمالیایا که حامل هیکل انور بود بساحل پورتسعید رسید * و فورى
 تلگراف ورود مبارک بفلسطین و از آنجا برا کز بهائیان شرقی مخبره
 شد دیگر معلوم است چه سرورى اهل بهاء و بالاخص سکان سرادق ابهى را
 احاطه کرد * راستى سرور آن ایام را هیچ لغتی کفایت نمیدهد برای
 شرح و تفصیل بلکه اینگونه امور تاریخیه من الحزن و السرور يك
 حقائق روحیه و عواطف معنویه ئی را در بردارد که در قوالب الفاظ
 نمیگنجد * و چون چنین است و هر حکایتی مقدس از وصف است
 اولی آن است که بکلی دم از این مقامات نزده باز بساده گی و بساطت
 پردازیم چه که بساطت بهتر از وصف ناقص است * مسافرینی که از
 اطراف آمده در عکا و حیفا منتظر بودند باریافته پورتسعید مسافرت
 کرده تشریف جستند و بادوستان بر مصر و پرشام همه در سرور مفرطی

که شبه آنرا در عمر ندیده بودند هم راز گشتند * و جمعیت خدام
و استقبالیان و مسافرین طوری شد که غرات او تل کفایت نداده
بر بام او تل چادر زدند * بعد از توقف چند روزی بجانب فلسطین
حرکت فرمودند * باز در سرور اهل حرم خصوصاً حضرت ورقه
علیاء و در مسرت بهائیان همه قطعات فلسطین که اکثرشان حبس کشیده
و ستم دیده بودند هر چه بنگاریم الفاظ است و آن عواطف را مجسم
نمیکند * اهالی عکا و حیفما از آشنا و بیگانه عالم و عامی از رجوع حضرتش
اظهار مسرت کردند و آنحضرت بعد از ورود و ملاقات اهل حرم در
حیفما بزیارت مقام اعلی مضجع حضرت باب نائل شده روز دیگر که
هفتم محرم بود بمسکاک حرکت فرمودند برای زیارت روضه حضرت
بهاء الله و چون نزدیک بمسکاک شدند جمع کثیری از قضاة و علمای اهل
سنه و امراء عسکری باستقبال آمدند و حضرتش با همگی ملاطفت
و اظهار امتنان فرموده ملاقات کامل را بروز دیگر محول و همه را مرخص
نموده خود با احباب و خدام حضور عازم بهجی شدند و ساعتی در
مسافر خانه استراحت فرموده عازم زیارت شدند * و این زیارت هم
بعد از دو سال و سه ماه مسافرت يك خصوصیت تاریخی و تأثیرات
مهمهائی را دارا بوده که در سایر زیارتها نبوده و نیست * و چنانکه
دانسته شد مدت سفر آن سرور از ماه رمضان (۱۳۲۹) که از فلسطین
ببر مصر حرکت فرمودند تا محرم (۱۳۳۲) که دوباره بارض مقدس
ورود نمودند دو سال و سه ماه و چند روزی بود * روز دوم ورود
در عکا در بر روی یار و اغیار باز شد و علماء و امراء بزیارت حضرتش
تشریف جستند *

حاجی میرزا حیدر علی در یکی از مکاتیب خود مینویسد که از جمله
شیخ اسعد از اجله علماء اهل سنه پانجاه نفر از قضاة و ادباء و طلاب
بزیارت ان حضرت آمده چون مجلس آراسته شد شیخ اسعد از جا

برخواسته خطابه‌ی اداء کرد که خلاصه‌ی ترجمه‌ی آن بفارسی اینست
 بشارت ظهور حضرت بهاء الله و فرزند ارشدشان حضرت عباس
 افندی در آغاب آیات و اخبار و کتب سماویه موجود است و از مبارکی
 این اراضی بسبب يك همچو ظهور اعظمی اخبار شده ولی از آنجا که
 متقدمین ما آنهارا بطورهای دیگر تعبیر نمودند اگر ما امروز از آن مقام
 سخن گوئیم شاید بعضی گویند که چرا بر خلاف تعبیرات سابقین
 تفسیر و تأویل نموده‌ایم لهذا از آن مقام گذشته با ادله‌ی حسیه و عقلیه
 بیان مینمائیم *

بر همه‌ی شماها مبرهن است که تا قرن پانزدهم میلادی کمال اقتدار
 از برای دول اسلامیّه موجود بود و سایر دول و ملل در جنب دولت
 و ممت اسلام حقیر و ضعیف بودند با وجود این در عین اقتدار اسلام
 احدی جرئت نکرده که در ممالک غرب و مجامع مسیحیه اسم مقدس
 حضرت رسول را بتعظیم و تکریم ذکر نماید و بنام آن حضرت دعوت
 نماید * اما در این قرن که کمال ضعف از برای اسلام حاصل و دول و ملل
 مسیحیه در غایت اقتدارند دیدیم و شنیدیم و در جراند و مجلات خواندیم
 که حضرت عبدالبهاء در مجامع و کنائس و معابد ایشان قدم نهاده
 در میان جمعیت بسیار از هزار الی شش هزار نفر داد سخن دادند و بنوعی
 اثبات حقیقت حضرت رسول (صلعم) فرمودند که احدی ادنی تعرضی
 نکرد * این نعمت (یعنی وجود حضرت عبدالبهاء) نعمتی است که زیاده
 از پنجاه سال است خدا بمان عطا فرموده بود و ما نشناختیم و قدر ندانستیم
 اما امیدواریم بعد از این قدر این نعمت را بدانیم و تلاقی ما فات
 نمائیم (انتهی) خلاصه تا چند روز آمد و شد علماء و اشراف و اسراء
 از اطراف فلسطین بحضور آن حضرت در عکا و حیفا استمرار داشت *
 و پس از برگذار شدن این امور آنحضرت حیفا را مرکز دائمی خود
 قرار دادند برای آنکه هوای آن بمراتب از عکا بهتر است * خصوصاً

که خانه شخصی و بیت خصوصی آنحضرت در بهترین نقاط حیفا ساخته و حاضر شده بود و بعد از استقرار در آنجا اکثر مبلغین تشریف جستند و هر يك بطرفی برای تبلیغ مأمور شدند * من جمله میرزا علی اکبر رفسنجانی چنانکه اشاره شد مأمور المآآن شد و شرح سفر او بآلمان و مراجعتش و رجوع بپهران و گوشه گیری او مفصل و حقائق حالات او کاملا مکشوف نه لهذا اولی ترک این ذکر است *



عکس حضرت عبدالبهاء باجمعی از مفسرین و مبلغین و مسافران
و مجاورین در حیفا بعد از سفر غرب

پس حضرت عبدالبهاء ثانیاً خامهٔ حل و عقد را در دست گرفته
 کافی السابق بمکاتبهٔ بادوستان شرق و غرب اشتغال فرمود * تا آنکه
 بعد از یک سال طبعاً وسیلهٔ تعطیل و فسخهٔ جبههٔ آن حضرت فراهم شد *
 زیرا جنگ عمومی شروع شد و طرق مسدود گشت و این است آن حربی
 که کراراً در اروپا و امریک با آن انداز میفرمودند و حتی باین جمله
 تصریح فرموده (اروپا مانند جبههٔ خانه شده و بیک شعله منفجر خواهد
 شد) بالجمله طبعاً عریضهجات احباء ارسال نشد تا جوابی لازم افتد
 در اوائل حرب کتب اطلاعات حصر در مخبرات تلگرافی بود * بعد
 چنانکه بر همه معلوم است تلگراف هم بین اکثر ممالک متجار به بلد که
 بی طرف متروک و مقطوع گشت * در همان سال اول حرب بین المللی
 یعنی در سنه (۱۹۱۴) میلادی زنگارنده بر حسب لزوم و بتمامهٔ المأورد
 معذورمه - افرت ببلاد عثمانی نموده در شهر ربیع الثانی سنه (۱۳۳۳)
 از کاشان حرکت کرده در کرمانشاه مصادم شد باحوادث بین کرمانشاه
 و بغداد که بر اثر حرب عمومی بمباشرت عثمانیان و حسین رؤف بك در
 کار حدوث و وقوع بود و باین سبب سه ماه و نیم در آنجا امداد شد
 و راه عبور نبود لهذا از مضرات جنگ و ثمرات صلح بی نهایت متأثر
 گشت و مقایسهٔ در ظلمت حرب و نورانیت صلح نگاشت با چند فرد
 شعری که بعنوان تغزل از قریحه سرزده بود آنرا ارسال با دارهٔ تجریده
 نو بهار منطبقه طهران نمود و مدیر آن ملک الشعرائی خراسانی بود که
 در واقع ادیب کاملی است * ایشان اشعار را درج کردند و از درج مقاله
 معذرت خواستند و حتی این مصرع را نوشتند (حاضر بجنك باش
 اگر صلحت آرزوست) بالجمله دانستم که ابداً افکار متوجه صلح
 نیست بدرجهٔئی که هر ملت و دولت ضعیف هم با کمال ضعف و ناتوانی
 باز میل زور آزمائی و آرزوی صف آرائی دارد * و اگر چه ذکر آن
 مقاله و اشعار در این کتاب مناسبتی ندارد مگر آنکه در تاریخ حیات

خودم که تصادف کرده‌ام بامشکلات بسیاری در طی آن سفر که در
 ضمن حرب واقع شد لهذا از ذکر چند فرد از آن اشعار که با اصطلاحات
 عصریه انشاد شده است مضایقه نیست (مؤلفه)
 پای کوبان هر کجا آن قامت رعنا شود

صدر و لوسیون و شورش خود بخود برپا شود

ملت خوابیده بر خیزد شود آشوب جوی

صبحگاه که خواب چشم فتنه بارش و اشود

کشتی چشمان من از هجر تحت البحر است

ترسم آخر مردم او غرق این دریا شود

هر که بیند آفتاب عارض او را بخواب

در هوای وصلش آخر آسمان پیا شود

اولتیا تم میکند چشمان خونریزش بجنک

بی شک اندر هفت کشور شورش و غوغا شود

جنک نه لشکر پیا کرد و هنوزش آرزو است

تا مگر این جنک دایر در همه دنیا شود

کاش آن لبهای خندان میگشودی بهر صلح

تا پیا صلح ملل در خطه غبرا شود

هست این آواره را امید کا آخر سودمند

بر سر سودای او این ملت بیضا شود

اما حضرت عبدالبهاء بعد از آنکه راهها بسته و دهها از بی خبری

از کوی حضرتش خسته و شکسته گشت قاصد مخصوص با مناجات غرائی

برای دلجوئی احبباء بایران فرستادند و دو مرتبه در مدت حرب این

عمل تکرار شد * و برای دوستان ایران سرور کامل حاصل گشت *

و اما احببای ایران از زمان طلوع باب الی الیوم فقط ایام سرور شان

همان دوسه سال بود که حضرت عبدالبهاء آزاد شده بممالک آزاد مسافر

و بنشر مبادی مشغول بودند * و بعد از مراجعت هم تائیکسالی مسرور بودند و لوانکه دچار بعضی حوادث خصوصی شدند و حرکات متمصبین اعاده شده شهادت شهبائی که ذیلا مینگاریم واقع شد *

دولت آباد ملایر

از سالی که در ملایر شهادت سراج الشهداء میرزا اسمعیل خیاط اتفاق افتاد تا سنه (۱۳۲۹) هجری که سال آزادی و مسافرت عبدالبهاء است بسبب اختفا و انزوا بهائیان آنجا حادثه رخ نداد و تقریباً هشت نه سال عالم بهائیت در این نقطه بحالت خود و خموشی گذشت و اکثر را تصور بود که این ائین فراموش شده تا اینکه باز نفوس مقبله ثابته از پرده خفا متدرجاً بیرون آمده حبس نفس را بر خود روا نداشتند و بابدائره تبلیغ گذاشتند لهذا در سنه (۱۳۲۹) حادثه دختراشی دیگر در آن بوم و بر رخ داد * عمده اهمیت این قضیه در شهادت شاهزاده حبیب الله میرزای ملایری است چه تا این تاریخ دیده و شنیده نشده بود که نفسی از شاهزاده گان در راه دین و ایمان لا سیما در سبیل بهائیت بقداکاری و جان نثاری قیام کرده باشد اما شاهزاده حبیب الله میرزا که نگارنده کاملاً اورامی شناختم مردی بود ازاده و از برای هر خیر و سعادت مهیا و آماده پس از تصدیق این امر ساهلای گذشت که باحال ساده گی و بساطت زنده گانی می کرد و با هر کسی موانس و مجالس بود دم از عرفان و ایقان میزد و بانطق فصیح و وجهی مایع بترویج و تبلیغ مشغول بود و حتی برای اینکه محتاج باستخدام دوائری نشود و زحمتی هم بر بهائیان حمل ننماید بشغل حکاکی قناعت کرده بامهارت تامی که در این صنعت داشت اسرار معاشی می نموده در این جاز ذکر این نکته نیز ناگزیرم که ساهلای سال است که پاره ئی از علماء و اعیان و حتی بعضی از رجال ایران بولتیک ریکی را پیشه خود کرده اند که چون اراده کنند تغییر در رژیم

ایران بدهند یا یک طبقه از رجال يك ایالت و ولایتی از حکومت وقت ناراضی باشند و عزل و تغییر او را آرزو کنند نام مذهب را بدهانها انداخته مردم را بعنوان عصیّت دینی با انقلاب و هیجان درآورده بلوی و ضوضائی آغاز نموده استنتاج ناپیچ منظوره می نمایند چنانکه این شاهزاده آزاده چهار يك چنین پوليک رکيکی گشت علماء و خوانین ملایر باطناً مقصودشان ضدیت با حکومت بود و ظاهرآ دعوی مذهبی را آغاز کرده سید درویشی را که علقب میر شیدا است و شخصی شارب الخمر و قمار باز و از مهران اشرار و الواط است احضار نموده شمشیر و شش لولی باو دادند که ما باطناً با تو همراهیم چند نفر را با خود همدست نموده با هم گرفتن بهائی در شهر آشوب و انقلابی بیفکن * میر شیدای مذکور با تبر زین و شمشیر و شش لول بازار آمده رجاله از رجال و اطفال را برانگیخته بلعن و سب بهائیان بی آزار و بستن و شکستن دکان و بازار اقدام نمودند * آن بیچاره گان باز بازو او اختفا پرداختند زیرا با انتقام و مقاومت مامور نبودند آرزو کسی پیدا نشد و بچنگ میر شیدا نیفتاد روزانه دیگر شاهزاده حبیب الله میرزا برای بعضی از حوائج قصد خروج از خانه نمود حرم محترمش ممانعت از خروج همیکرد که در شهر فتنه و آشوب است و تو در میان همه شهر مشهور * پاسخ داد که در خانه نشستن کار زنان است و من برای خرید لوازم زنده گانی از رفتن بی بازار ناچارم بالاخره پس از کشمکش بسیار حرم شاهزاده گریه ساز و ناله آغاز نموده شاهزاده او را دلداری داده در آخرین وهله با اهل و عیال وداع کرده از سرای خویش بدر شد هنوز مسافت عمده را طی نکرده بود که به چنگال میر شیدا و اتباعش گرفتار شد او را گرفتند و بدر ب خانه آقای نجفی زدند تا حکم قتل او را دریافت دارند ولی آقای مذکور بطفره و سکوت گذرانیدند بدون اینکه حکمی کتبا و شفهاً بدهد ایشان را از خانه خود دور کرد * آن قوم از مجتهد خویش هم تقلید

نکرده خود سزانه در صدد اذیت او برآمدند و او را تسکلیف به تبری
 و تخریب نمودند وی از لعن و سب و فحاشی تجافی و تمحاشی نموده زبان
 باندرز و نصیحت کشود که شتیمه شیمه انسان عاقل نباشد بلکه شیوه
 عاجزان جاهل باشد که گفته اند الشتیمة سلاح العاجز * اما این سخنان
 عاقلانه در آن مردمان جاهل اثر نکرده همین را دلیل بر کفر و زندقه
 او گرفتند و آن سید نادر و پیش پید آمده تبرزین خویش را بر فرق
 شاهزاده دلریش بنواخت و بر اثر آن رجاله هذله بر ذالت قیام کردند
 و بهیچ شناعتی قناعت ننمودند جا برانه و بیرحمانه آن شاهزاده فرزانه را
 از حیات بیزار و بسر منزل عقبی رهسپار ساختند در خلال این احوال
 جوانی خوش سیما از گرده راه رسید حقیقت واقعه را از اهالی باز پرسید
 و چون از حقائق امر آگاه شد ناله و آه ساز و گریه جانکاه آغاز نمود
 اهالی در صدد کشف راز برآمدند که این گریه را چه علت و آن جوان را
 باشاهزاده چه نسبت است * بالاخره معلوم شد که این جوان نامش آقا
 جواد و از بهائیان ثابت بروجرد است و تازه از بروجرد مسافرت کرده
 بقصد سلطان آباد عراق از وطن مالوف حرکت نموده در همان ساعت
 وارد ملایر شده است * در طی این تحقیقات شخص حصیر باقی عنوان
 نمود که این آقا جواد هم سفر من بود و در عرض راه مرا با سر بهائی
 دعوت مینمود فتنه جویان چون این سخن را شنیدند دنبال او را گرفتند
 و در حالتی که آن جوان از روی بی طاقی بر مظلومیت شاهزاده گریه
 میکرد و قصد آن داشت که بزودی خود را از آن شهر پر انقلاب بیرون
 کند امانش ندادند بجلا گرد فتنه دامانش را محکم گرفته فتنه جویان
 بگردش حلقه زدند و او را همی گفتند که کواهی حصیر باف و اظهار
 دلسوزی و انصاف تو ما را بشبه انداخته که تو نیز هم کیش شاهزاده
 و پدام بهائیان افتاده اینک باید لعن و دشنام گوئی تا از این اتهام برهی
 والا آماده زجر و عتاب باشی و مهبای اجر قتل و عذاب * آن جوان نیز

مانند شاهزاده طاقت از دست داده فریاد بر کشید که لعن و ملام
 و طعن و دشنام رویه عوام کالانعام است نه صاحبان عقول و افهام
 و کرمه و لانسبوا الذین یدعون من دون الله عدواً بغير علم شاهد این
 مقال * چون بلوائیان این سخن را از او بشنیدند فریاد کشیدند که آیه
 قرآن خوانند و کفر او ثابت شد * پس شخص مسلم مسلمی بر قتل او مصمم
 شده بی مقدمه و مضایقه غداره بر کتف آنجوان غریب نواخت و او را
 بر روی خاک انداخت جمعیت بگرد او درآمده لباس را از تن او کردند
 و بغارت بردند از جیب و بغل او عکس حضرت عبدالبهاء و جزوی از
 الواح و آثار ایشان موجود بود بردند و بدون اینکه تعمق در معانی
 این کلمات کنند و مقصود را بفهمند جاهلانه و عامیانه همه آغاز نمودند
 و بیش از پیش دهان را بلعن و دشنام باز و دوباره بر آنجوان نیم مرده
 ناخست و تاز نمودند و هر کس بهر وسیله و اسبابی که توانست ضربتی زد
 و شتمی نمود * بالاخره سه من نطف خرایداری نموده قطعات جسد او
 و شاهزاده را بانقط بسوختند و پس از فراغت از این اعمال شذیمه تا چند
 روز بهائیان مخفی و متواری و اعدای ایشان در شعف و شادی بودند
 يك ماه از این قضیه نگذشته بود که سالار الدوله معروف با سپاه
 خود بملایر ورود نموده از زجر و غارت مسلمین چیزی فروگذار نکرد
 و بعد از حرکت سالار الدوله قشون بختیاری وارد شد و آن ها نیز
 ناتمامی های کار سالار الدوله را تمام کردند و در این دو حادثه باقرار
 خود مسلمین زیاده از نصف زنان و دختران با عصمت ملایر بی عصمت
 شدند و انتقامات الهیه بصور مختلفه از سر تکبیر مجازات نمود
 اینجا است که انسان بر جهل جهال حیف و درینغ خورده بی اختیار
 میگوید اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و بارقت قلب آرزو میکند که
 ای کاش این حیت جاهلیه از جهال عالم مرتفع گردد و بجای توحش
 و عداوت تمدنی و محبت و الهت را پیشه خود سازند

شیخ آقا شیخ علی اکبر قوچانی

بزرگترین مفضل کامل و عالم عامل که در سنین اخیر در میان بهائیان عرض اندام نموده جزء متأخرین از علماء و فضلاء و مبلغین این حزب محسوب شد و اخیراً در این راه جانرا بر ایگان فدا نمود و نام او طراز دیباج دفتر شهداء گشت جناب آقا شیخ علی اکبر قوچانی است که در فصول خالیه بنام نامی او بجهل اشارتی رفت و شرح شهادت آن قدوه ابرار که از قبل و مده داده شد در این جا ذکر میشود این مرد از اصیل ترین خانواده های علم در عنفوان شباب مقدمات علمیه را در خراسان فرا گرفته عزیمت عتبات نمود و در اعتاب عالیات در اندک زمانی به مراتب عالیه رسیده در میان تلامذه جناب آخوند ملا محمد کاظم آیه الله خراسانی مشار بالبنان گشت و چون بصفت قدس و تقوی و عقل و نهی مشهور شد اهل اسلام لاسبها اهالی کربلا بوجود او اعتمادی شایان داشتند و در نزد آیه الله خراسانی فوق الحد موق و معتمد بود از طرفی متعلم از تعلیمات آیه الله و از جهتی معلم میرزا محمد آیه الله زاده بود و در حکمت الهی چندان محیط و مقتدر بود که نگارنده از مرحوم محقق العلوم کاشانی شنیدم که در عتبات بر تری او در این فن بر کل علما مسلم شده بود و شاگرد بسیاری را تدریس می نمود اگر چه شرح بهائی شدن او را کاملان توانستیم بدست ییاوریم ولی قدر مسلمش این است که بعد از فراغت از تحصیلات و مراجعت بقوچان و خراسان بکتاب و تعالیم این امر بر خورد کرده و بعضی از ناطقین و فضلاء بهائیه را ملاقات نموده حدت ذهن و ذکا و شدت حقیقت جوئی او مانع شد از اینکه ملاحظه شئون ظاهره نماید بالاخره در جرگه بهائیان درآمد و باحرارتی فوق العاده باجرای امر تبلیغ پرداخت و در اندک زمانی خود را مشهور خاص و عام ساخت چندین دفعه در قوچان و خراسان تحریکاتی بر علیه او شد و اقداماتی بر اضرار او نمودند ولی بمقصد نائل نشدند و او مجبور بر مهاجرت شده

ایامی را در طهران بسر بردند و اخیراً از طرف مولای خود مأمور
بادکوبه شده چند سال در بادکوبه بجای مرحوم حاجی غلامحسین
همدانی مشهور بحاجی قلندر مقیم مسافرخانه شده بتشویق احباب
و تبلیغ دیگران پرداخت و بهائیان بادکوبه که عده کثیری بودند احترام
فوق العاده از ایشان می نمودند تا آنکه لوحی از طرف حضرت
عبدالبهاء بنام ایشان رسید خلاصه مضمون یک فقره از آن لوح اینست
که احبای بادکوبه را وداع کن و بگو چون در این جا وسائل جان فشانی
فراهم نیست لهذا بجهت دیگر توجه نمائیم * بالجمله بعد از وصول این لوح
ایشان از بادکوبه حرکت کردند خوب در خاطر دارم که این شخص
محترم را هنگام مراجعت از بادکوبه در کاشان ملاقات کردم و تقریباً
یکماه با هم معاشر بودیم و قلم نگارنده قاصر است از اینکه مراتب علمیه
و کالیه و شئونات قدسیه و خلوصیه ایشان را بتواند بنسبگارد همین قدر
اظهار میدارد که در آن ایام این قدوه انام را متیقن بر مقام شهادت
می دیدم هر وقت سخن از لوح ایشان میرفت می گفتند که این لوح
یرلیغ بلیغی است برای شهادت و سعادت من * باری از کاشان باصفهان
مسافرت کردند و از آنجا بشیراز و این سفر منتهی شد بعکس و مدتی در
حضور حضرت عبدالبهاء مشرف و در کوی محبوب و مولای خود
معتکف گشته از آب کلمات آن حضرت سیراب و یزار از زنده گانی
چون سراب شده مجدد تمنای شهادت مینماید جواب صریحی باو
نمی فرمایند ولی همین قدر می فرمایند که شما از این جا بخراسان بروید
هرمراهی حاصل و بهر مقصد نائل خواهید شد لهذا از عکس عزیمت ایران
نموده یکسر بخراسان می رود و در آنجا بساط تبلیغ گسترده با بیانی بلیغ
شب و روز بتشویق و تبلیغ مشغول بود تا آنکه چند نفر از اصحاب
صمیم و طلاب که در مجامع تاب مقاومت بیان ایشانرا نیاورده بودند
نصیم تمسک برهان قاطع نمودند و در روزی که معزی الیه بیازار

عکس آقا شیخ علی اکبر شهید قوچانی



عکس حاجی ایمان بقیة السیف زنجان و آقا میرزا حسین زنجانی



عکس این دو نفر بوقت خود بدست نیامد اکنون در اینجا گذاشته میشود تا مطلقاً از تاریخ ساقط نشده باشد

کفش دوزها رفته کفشی برای خود یا بعضی از بستگان خود خریداری میکردند و نقره از باب عمام که هر چند در لباس عمامه بودند ولی در زی حرفت و کسب و بی بهره از علم و دانش بودند با هفت تیری ایشانرا در میان بازار شهید کردند و اگر چه شنیده شده است که تحریک از طرف همان آیه الله زاده بود که مدتی در خدمت ایشان تلمذ نموده بود ولی بر این مقصد شاهد قطعی بدست نیامد در هر حال این شهادت سبب انقلاب در خراسان شد که عموم بهائیان در مخاطره و زحمت بودند و آن شب و روز را نتوانستند جسد این شهید را از خاک بردارند و عاقبت هم شبانه و مخفیانه جسد را بردند در محلی دفن نمودند و از طرف حکومت بعضی اقدامات برای حفظ دیگران شد و کم کم آتش فتنه خاموش و این انقلاب فراموش گشت و این حادثه در سنه یکمزار و سیصد و سی و یک هجری بوقوع پیوست

* میرزا حبیب الله نائینی *

در نائین حاجی ملازمین العابدین روضه خوان از سلسله شاه خدا بنده دو پسر داشت که هر دو با سر بهائی موفق شدند ا کبر آن میرزا علی محمد که در حیات است و اصغر آن میرزا حبیب الله در سنه ۱۳۳۷ برای آنکه بی اختیار بود در نشر عقیده خود اهالی او را تعقیب کرده در قریه محمدیه گرفته و از بالا خانه بزر افکنده در میان هجوم عام مقتول و معدومش ساختند و سه سال بعد از آن حاجی محمد علی تاجر را در نائین شهید کردند و قاتل او علی نامی بود از اشرا در قریه ظفر قند

فاجعه عراق

آقا میرزا علی اکبر کاشانی الاصل عراقی المسکن مشهور بمیرزا علی اکبر برادر صدی بود در کمال معقولیت و نجابت و حسن فطرت و تربیت شده

و بقدری حلیم و سلیم و باهر بیگانه و خویش دوست و مهربان که شبه آن در ایران کم دیده شده پدر او ملا حسین در پنجاه سال قبل از مصدقین این امر بوده و تقریباً چهل سال قبل که به تخمین یک هزار و دویست و نود و شش باشد الی هفت و هشت در آن سالهائی که دولت مستبد و علمای خود خواه هر کس را باین اسم و بهانه می یافتند میکشند این ملا حسین هم در عراق بحکم حاج سید محمد باقر مجتهد مقتول شده و این شهید اولیه عراق که در آن سنین شهید شده اند پنج نفر بوده اند * دو سال قبل از شهادت ملا حسین چهار نفر را شهید کرده اند اول آنها ملا محمد علی مشهور بملا باشی است که جد عیال این میرزا علی اکبر بوده او را نزد حاج سید محمد باقر می آوردند و بنای مذاکرات و مباحثات مذهبی شده من دون خوف و هراس مطالب را عنوان و اقامه برهات مینماید و سید مجتهد مزبور را مجاب و ملزم میسازد و آن مجتهد قه غنی را در زیر عیال خود مخفی داشته است پس از برگذار شدن صحبت ملا باشی را بتبری و لعن دعوت مینماید و او بظاهر اجابت میکند * از اول مجتهد مزبور تعجب مینماید که چگونه تا کنون باثبات مذهب خود مشغول بود و اینک چه شد که بی مضایقه بر این اسم لعنت کرد چون اندکی فکر کرده بلطفینه کار آگاه گشته ملتفت میشود که پدر خودش را منظور گرفته بوری قه را از زیر عیال برکشیده بر سر ملا باشی مینوازد و او را مجروح کرده با تبعاش میسپارد که کار او را بسازد بالاخره اتباع او ملا باشی را باین حالت رقت آوری شهید کردند و چون خونشان بجوش آمد در صدد دیگران برآمدند نو شاد پاره دوز و رحمت الله نامی را آورده یکی را شکم دریدن و دیگری را سر بریدن پس ملا رضای پیشماز را که عالمی تحریر و فاضلی بی نظیر و محل اعتماد صغیر و کبیر بوده احضار میسازند و با استنطاق میپردازند معلوم میشود که دیر گاهی است بکیش جدیدی متماثل و در کیش قدیم متزلزل بوده است بحالا کار او را میسازند پس از

یکی دو سال ملا حسین مزبور را مقتول کردند و در آنوقت میرزا علی اکبر پسرش نزدیک بسن بلوغ بوده این میرزا علی اکبر بر طریق و عقیده پدر نشو و نما کرده کم کم مرد تاجر و متولی شد و در عراق شهرتی یافت و در اسبهایی نیز ثبات قدم غریبی داشت کراراً در مخمصه افتاد و دو سال قبل از شهادتش آقا نور مجتهد او را بمجلس خود کشانید و خواست اقدام بقتل او نماید اولیای امور اقداماتی کردند بسبب آنکه هم مسلمانان میرزا علی اکبر تعطیل کرده بودند و بالاخره در آن موقع خلاص شد و آقا نور بسبب دخالت در امور سیاسی و گرفتن رشوه و برطیل از اجانب در بدر شد * اما میرزا علی اکبر برار از اینگونه حوادث که کراراً بر سرش آمد پروائی نکرده دمبدم بر ثبات قدم افزود و چند سال قبل از شهادت خود بحضور مولا و محبوب خویش عبدالبهاء مشرف شد و سه مرتبه دامان محبوب خرد را گرفته تمنای انفاق جان و حصول شهادت در راه وی نمود تادر دفعه سیم که بکلمه انشاء الله او را امیدوار کردند و همیشه برار این شعر را میخواند (سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی) نگارنده حشر تمام با او داشتم و سالها بود او را میشناختم در اخلاق بی نظیر بود و در امانت و دیانت و درستی قلیل العدیل و در ثبوت عقیده و رسوخ در اسبهایی مانند جبل راسخ بقسمی که هیچ قاصفه و عاصفه او را متزلزل نیسارست کردن در این اواخر خانه‌ی را در گوشه صحرا در محله قلعه تازه احداث کرده بود و در همسایه گی او هم مرد مبغض بسیار بد اخلاق منزل داشت کراراً دوستان بوی گفتند که سکونت در همچو خانه برای شما صلاح نباشد زیرا شما گذشته از مدعیان مذهبی دشمنان مالی دارید که طمع بنقدینه شما دارند بویره کسانی را که پول بقرضشان داده‌اید تماماً بقتل شما راضی هستند ولی این امور را اهمیت نمیداد تادر شب ۱۷ ربیع الثانی سنه یکهزار و سه صد و سی و چهار هجری که این حادثه

ناگوار بر سر او آمد و مصداق شعر (سودا چنین خوش است که یکجا
 کند کسی) در حق او ظاهر شد و قبلاً محض استحضار قارئین گفته
 میشود که عیال او مریم خانم مریم عصر خود بود نبیره دختری ملا باشی
 شهید بود و او هم در روحانیت و دیانت و عقائد مذهبی ثانی اثین شوهر
 و یادگار جد و پدر بود و این مریم را خواهری بود خورشید خانم که
 چهارده ساله و باکره بود در عقیده دست پرورده این زن و شوهر و میرزا
 علی اکبر را چهار پسر از این مریم خانم بود اول مسی بعد الحسین
 دوازده ساله بود دوم میرزا آقای نه ساله سیم عبد الله شش ساله چهارم
 عبد الرحیم طفلی رضیع چهل روزه بود جماعاً هفت نفر بودند در آن شب
 که شب ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴ و تقریباً یکماه و چیزی بعید نوروز
 مانده بود چند نفر از اشرار بخانه او رفته معلوم نشده که از
 دیوار خانه آن همسایه متعصب و پراهنمایی او بدان خانه ورود
 کرده اند یا بتدبیری از در وارد شده اند در هر حال تمام آن هفت
 نفر را از زن و مرد و صغیر و کبیر سر بریده اموالشانرا بیغما برده اند
 و سر طفل رضیع چهل روزه را کنده اند بقسمی که اعصاب و شرابین
 ورگهای گردن پاره شده دستهای آن طفل معصوم که در وقت
 سرکنده گی بالا آمده همانطور رو با آسمان خشکیده بود و دختر باکره
 چهارده ساله خورشید خانم که خواهر زن میرزا علی اکبر باشد بموجب
 آثار قدم او که اطراف خانه دویده معلوم است خیال فرار داشته او را
 مجال نداده اند چنانکه بعد از شهادت روی لباس او معلوم شد که
 با دست خونین بازوی او را گرفته باطاق مقتل کشیده شهیدش کرده اند
 مختصر اینکه هیچ قسمی القلی تاب شنیدن این حادثه را ندارد و میرزا
 حاجی آقا پسر حاجی میرزا حسن تاجر کاشانی که هموزاده میرزا
 علی اکبر شهید است و خود و پدرش از تاجر معتبر امین عراقند حکایت
 کردند که صبح ۱۷ ربیع الثانی من درب دکان خود نشسته بودم

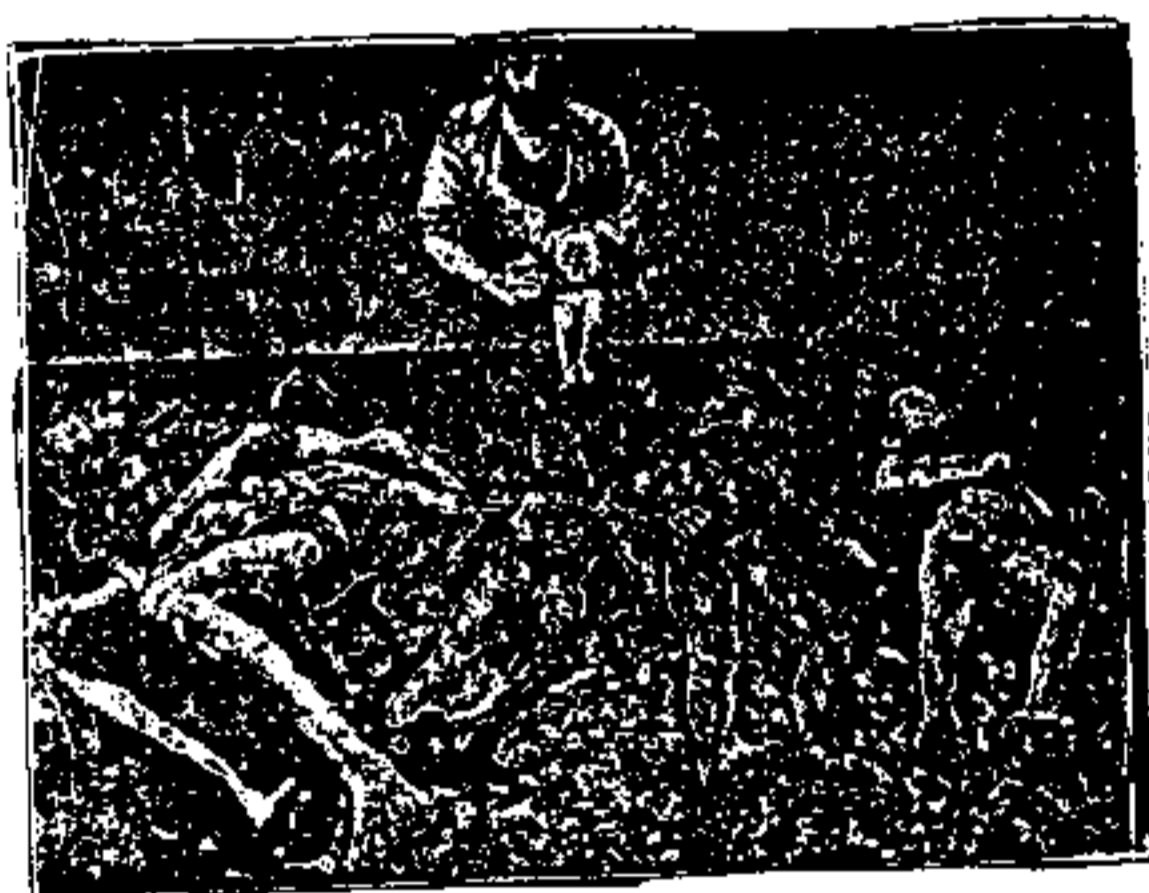
وبکلی از واقعه بیخبر بودم دیدم فراش مدرسه صمصامیه آمد نزد من
 و گفت در خانه آقا میرزا علی اکبر از صغیر و کبیر همه غش کرده اند
 بروید به بینید چه شده و بجل از این مقدمه آنکه چون دو پسر بزرگ
 میرزا علی اکبر عبدالحسین و میرزا آقا بمدرسه صمصامیه میرفتند و در
 هوش و ذکاوت هم معروف بودند صبحی مدیر مشاهده مینماید که این
 دو نفر غایب اند و بر سر کلاس خود حاضر نشده اند علی الرسم فراش را
 بطلب ایشان میفرستد فراش آمده درب خانه را نیم باز دیده هر چه
 زنگ و صدا میزند جوابی نمی رسد آخر وارد خانه میشود آن محشر
 عظمی و قیامت کبری و قتلگاه معصومین را مشاهده مینماید با وحشت
 تمام بیرون میدود ولی بعد از آمدن نزد پسر عم شهید نمیخواهد
 مطالب را بی پرده بگوید و او را با وحشت اندازد لهذا میگوید آنها غش
 کرده اند میرزا حاجی آقا گفت پس از شنیدن این قصه متوحشانه
 بر جستم و ناخانه شهدا دویدم چون وارد قتلگاه شدم قتلگاهی را
 دیدم که هیچ آدم و وحشی هم تاب دیدن آنرا ندارد بجملا دیدم همه را
 سر بریده اند و طفل رضیع را سر کنده و قطار افکنده اند ولی در میان
 آنها خود میرزا علی اکبر را ندیدم و گمان کردم که خودش فرار کرده
 است من بدست آن طفل شیرخوار را بیک دست گرفته بدست دیگر
 سر برکنده او را گرفته از خانه بیرون آمدم و فریاد زدم که دادا از این
 مسلمانان فریاد از این تشیع الامان از این رحم و انصاف و بهمتین قسم
 نمره زنان و فریاد کنان تا تلگرافخانه و دیوان خانه آمدم و رؤسای
 ادارات را از واقعه مخبر کرده مراجعت کردم و در آنوقت باز حکومت
 عراق باعضد السلطان پسر مظفر الدین شاه بود بجملا دفعه ثانی که بخانه
 و مقتل شهدا آمدم در تفحص خود میرزا علی اکبر بر آمدم تا اینکه
 وارد طویله شدم دیدم او را در طویله بحالتی شهید کرده اند که مگر
 همان هم مستانگان قاتلین تاب دیدن و مباشرت آنحالت را داشته باشند

دستها و پاهای او را از پشت سر بهم بسته بودند و دو زخم بر سینه و پهلوئی او زده بودند و اخیراً سر او را از قفا بریده بودند دفعه دیگر نمره زنان بکوچه دویدم جمعیت مسلمان بسیار شده جز عده قلیلی از متعینین ما بقی از این مصیبت متأثر نمیشدند بلکه آثار فرح از ایشان بارز میشد الغرض حکومت فرستاد که اجساد را در مقبره مسلمان مدفون سازید ما را مقصد آن بود که اجساد را دفن نسازیم تا قائل بدست آید و کفر داده شود ولی حکومت سختی کرده بقوه جبریه اجساد را بنساختخانه برده بغسل و دفن آن پرداختیم و دو نمره عکس از آن شهداء گرفته شد و در قبرستان مسلمان دفن کردیم پس از شا زده روز اقا میرزا اقا خان قائم مقامی و احتشام نظام آمدند و امر دادند که باید از قبرستان مسلمان این معصومین را بیرون آورده در خانه مقتل خودشان دفن کرده ثانیاً حفر یا نباش برده قبرها را حفر و نبش کردیم در آن روز که سیم جمادی الاولی بود بیست روز بعد نوروز مانده بود و شانزده روز از شهادت آنها گذشته بود اجساد را بیرون آوردیم در حالیکه جمعی دیدند ابدای خطری بر اجساد نخورده بود نه شکمها پاره شده و نه نفخ کرده و نه عفونتی ظاهر کرده در کمال سلامت که گویا در همین ساعت شهید شده اند با کفنهایی که جوانبهای تازه بر آن بود و قطعاتی از انا کفان را بعضی برای تبرک بریدند و بردند بالاخره آن اجساد را در خانه خود میرزا علی اکبر در آن اوطاق که قتلگاه ایشان بود مدفون ساختیم (۱) اما حکومت باصرار بسته گان شهدای بعضی کسانی که مظنون بودند گرفت ولی نتیجه گرفته نشد از آن جمله مختار نامی ترك كه از اشرار است و دزدی او بشبوت پیوسته و از جمله بد جنسیهای او اینکه چند سال قبل از این مقدمه نوکر خانه

(۱) پیراهن خون آلود طفل رضیع را هم مؤلف بدست آورده برای اثر تاریخی موجود دارد.

دکتر مودی و مس کاپیس امریکائی بود شبی را با چند نفر همدست شده بر ولی نعمتهای خود حمله کردند بالاخره برای آنکه آنها را مسلماً بهائی میدانستند قصد قتل آنها کردند و بالاخره آن دو زن سردانه خود را از قتل نجات دادند ولی اموال آنها را برده بودند و پس از چندی سفارت آن اموال را مسترد کرد و این مختار مدتی بود در عراق بر سرکار روسها بود تا اینکه روسها هم از اسرقت و خیانت دیدند و جوابش کردند زن فاحشه‌ئی که دختر محمد علی قاطرچی است حکایت کرد که در شب ۱۷ ربیع الثانی این سرابخانه* برد برای اجرای مقصد شنیع خود در ساعت سه از شب بیرون رفته دوسه ساعت طول کشید تا آمد و حرکات و حالاتی از او بروز میکرد که معلوم بود در حادثه* بزرگی از قتل و اسرقت وارد بوده و نیز زنانی چند در آن روز و آن شب جوانی را بر اسب سوار دیده دامان او را خونین ملاحظه مینمایند میگویند چرا دامت خونین است میگوید گاو پر برای روسها کشته‌ام اگر چه آن زن‌ها اسم او را ندانسته بودند ولی حدس زده شد که مختار خان بوده بجملاً بعد از آنکه روسها او را بیرون کردند حکومت او را گرفته بطهران جاب کرد ولی چه فایده که با همه دزدیها و قتلها که از او ثابت شد مدعی العموم باعمال او اهمیت نداده بلکه تقویت فاحش از او کرد و بالاخره او را مستخلص نمود دیگر سر این تقویت چه بوده خدا بهتر میداند شاید همان رشوه و برطیلی باشد که بعضی آنرا سیصد تومان تعیین کرده‌اند و شاید این وجه هم از عین مال میرزا علی اکبر شهید ادا شده باشد والله اعلم بحقائق الأمور و دیگر مصطفی خان از اشرار عراق است که حالیه در اداره* مالیه دولت است و او قطعاً در این قضیه داخل بوده چنانکه مکرر نزد رفقا و محارم خود اقرار و افتخار نموده * این بنده نگارنده عکس آن شهداء را در بعضی از جرائد رسیده ایران دیده فی الواقع مظلومیت از این بالاتر تصور نمیشود ولی

دیدن عکس آنها بقدر زیارت مقتل ومدفن ایشان مؤثر نیست چه که بعد از دو سال این بنده را بعراق عبور افتاد و بر حسب سابقه دوستی زیارت قبر و قتلگاه آن شهیداه رفتم ترشحات خون ایشان را که بر تمام دربهای او طاق باقی مانده و دریرا که بر روی جسد برار نهاده بودند و هنوز غرق خون است بطوری محزونم ساخت و چنان حال مرا منقلب نمود که از هیچ حادثه این طور متأثر نگشته ام



عکس میرزا علی اکبر و چهار طفل صغیر شهید او

﴿ يك زن اِمْظَلومه ديگر ﴾

میرزا مهدی خان عسکراف یزدی الاصل که سالها در مصر و بعد از آن در ایتالیا و اخیرا در بخارا و سمرقند و عشق آباد تجارت داشت و بسبب آن منازعه و مقابله که بین شیعه و سنی در اطراف سنه (۱۳۳۰) در آن حدود واقع شد و بسیاری از شیعیان کشته شدند او نیز متواری شده از خطر قتل رست و بجانب ایران رهسپار شده در مشهد دلف

آباد عراقی (۱) ساکن و صاحب املاک و باغات شده بزراعت پرداخت در خلال حدوث آن فاجعه یعنی شهادت میرزا علی اکبر با عائله که روسها وارد سلطنت آباد عراق شدند برای حمله بر عثمانیان در ضمن حرب عمومی و بقصد اتصال بقشون انگلیس در کوت المماره در آن اوان سرداران ایران مثل سردار اجلال کرمانشاهی که امیر کل شد و غیره و غیره میرزا مهدیخان را که در لغت روسی بسی ماهر است بعنوان مترجمی قبول کردند و با آنکه میدانستند او از بهائیان مشهور است بر او اعتماد کرده در همه جا از حسن رفتار او و تمجید می کردند و لقب مترجم السلطان باو داده شد * او را زنی بود در نهایت جمال و کمال و صاحب خط و سواد و در نجابت مشهور در سن (۲۵) و نوکری داشت از اهالی دهات آنجا بسیار متعصب پس در روزی که میرزا مهدی خان برای بهی از قریه بجانب شهر رفت آن نوکر بدخوی آبرو مظلومه را سر بریده و فوری این خبر بمیرزا مهدی خان رسیده از شهر مراجعت نموده نمیدانست این عمل از که سر زده تا آنکه زن قاتل که خادمه آن مخدره بود قضیه را ابراز داشته شوهر خود را بارتکاب آن عمل قبیح معرفی کرد و فوراً او را گرفته بشهر بردند و در استنطاق بعضی عذرهای بدتر از گناه متمسک و بالأخره بر قتل معترف شد و رؤسای قشون ایران رسماً او را بردار زدند *

(۱) دلف آباد مزرعه ایست خوش هوا و بولی غیر مسکون و از زیر زمین آن در این سنین اخیره آثار ساختمان پیدا و عتیقه جات قیمتی بسیار هویدا گشته نگارنده را تصور است که این محل در قدیم مرکز یکی از سلاطین بوده یا موقعیت دینی داشته و در هر حال يك رابطه و تناسبی بین دلف آباد و معبد دلف بوده است و گمان میرود که معبد دلف را که در حدود مصر بود و قشون ایران بعضی از اشیاء ثمینه آنرا بینهما بردند در این مکان نهاده آنرا بدلف آباد موسوم ساخته اند

اسفند یار مشهور بحاجی عرب

این شخص مردی بود فقیر و بی سواد ولی در بهائیت ثابت قدم در سنه (۱۳۳۷) بهائیان در سلطان آباد جشنی مهم در عید رضوان گرفتند * آن جشن ایقاد نار حسد در بعضی نفوس کرده برضد حضرات قیام کردند و اگر بنخواهیم آن اشخاص را با اخلاق و مقاصدشان معرفی کنیم از موضوع ما خارج است همین قدر باید دانست که رشته آن فساد کشید بسال دیگر که مسلمین در نیمه شعبان جشن گرفتند خواستند بر میرزا مهدیخان مترجم و بعضی دیگر از محترمین خطری وارد کنند ممکن نشد * پس ماده متوجه حاجی عرب شد زیرا از موقع قتل میرزا علی اکبر و صفار او که حاجی عرب متأثر شده بر اعمال مسلمین طعنه میزد بیعده هواره او را بدیده خشم و غضب مینگریستند تا آنکه در ماه شعبان ۱۳۳۸ اهالی عراق بتحریرک معدودی از مغرضین که پیوسته آب کل آلود میطلبند تاماهی مطلوب صید کنند جشنی برپا کردند بهمنوان ولادت حجه ابن الحسن و رغماً لجزب الجدید سه شبانه روز جشن را ادامه داده بجای صلوات و سلام بر بزرگان طعن و لعن بر بهائیان آغاز کردند و متدرجاً این مسئله مورد کشمکشهایی شد که ذکرش بی فایده است و چون در طی این حرکات بهانه‌ئی بدست نیاموردند که بر بهائیان بتازند اخیراً این حاجی عرب مظلوم را بهانه و دست آویز کردند و افتراء غریب بر او روا داشتند که او قرآنرا سوزانیده در حالتیکه اگر از دشمنان این حزب هم پرسید در حالت ساده گی و بساطت که آیا بهائیان بقرآن معتقدند یا نه البته پاسخ خواهد داد که بهائیان اثبات حقیقت خود را با آیات قرآن و اخبار اسلامی بیشتر از تورات و انجیل و سایر کتب سماویه قدرت دارند و اثبات مینمایند و بر تمام منصفین ثابت است که ایشان بجمیع کتب منزله متشبهت و معتقدند بجملاً بر اثر این تهمت جمعیتی گرد کرده بدار الحکومه هجرم بردند

اسفند یار مشهور بحاجی عرب

این شخص مردی بود فقیر و بی سواد ولی در بهائیت ثابت قدم در سنه (۱۳۳۷) بهائیان در سلطان آباد جشنی مهم در عید رضوان گرفتند و آن جشن ایقاد نار حسد در بعضی نفوس زده برضد حضرات قیام کردند و اگر بخوایم آن اشخاص را با اخلاق و مقاصدشان معرفی کنیم از موضوع ما خارج است همین قدر باید دانست که رشته آن فساد کشید بسال دیگر که مسلمین در نیمه شعبان جشن گرفتند خواستند بر میرزا مهدیخان مترجم و بعضی دیگر از محترمین خطری وارد کنند ممکن نشد پس ماده متوجه حاجی عرب شد زیرا از موقع قتل میرزا علی اکبر و صفار او که حاجی عرب متاثر شده بر اعمال مسلمین طعنه میزد بیعده همواره او را بدیده خشم و غضب مینگریستند تا آنکه در ماه شعبان ۱۳۳۸ اهالی عراق بتحریرک معدودی از مغرضین که پیوسته آب کل آلود میطلبند تاماهی مطلوب میدکند جشنی برپا کردند بعنوان ولادت حجه ابن الحسن و رغماً الحزب الجدید سه شبانه روز جشن را ادامه داده بجای صلوات و سلام بر بزرگان طعن و لعن بر بهائیان آغاز کردند و متدرجاً این مسئله مورث کشمکشهایی شد که ذکرش بی فایده است و چون در طی این حرکات بهانه‌ئی بدست نیاموردند که بر بهائیان بتازند اخیراً این حاجی عرب مظلوم را بهانه دست آویز کردند و افتراء غریب بر او روا داشتند که او قرآنی سوزانیده در حالیکه اگر از دشمنان این حزب هم پرسید در حالت ساده گی و بساطت که آیا بهائیان بقرآن معتقدند یا نه البته پاسخ خواهد داد که بهائیان اثبات حقیقت خود را بآیات قرآن و اخبار اسلامی بیشتر از تورات و انجیل و سایر کتب سماویه قدرت دارند و اثبات مینمایند و بر تمام منصفین ثابت است که ایشان بجمیع کتب منزله متشبهت و معتقدند بجملاً بر اثر این تهمت جمعیتی گرد کرده بدار الحکومه هجرم بردند